

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232130

UNIVERSAL
LIBRARY

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ

من تالیف لطیف عالم وفاضل خوش اعتقاد
آزاد حسینی چشتی بگرامی مرحوم و مع

۱۰
۱۳
رُفِعُوا فِي الْأَنْبِيَاءِ
وَمَا كُنَّا بِمُعْجِزِينَ عَنْكَ

متضمن حالات اویار الله واقع خلد آبا و عبا
من مضافات همه نخبه بنیاد اوز

مَطْبَعَةُ الْبَحْرَيْنِ
بِالْمَدِينَةِ الْعَرَبِيَّةِ

۲۹۷۵۶۷
۰۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُحَمَّدٌ لَكَ يَا مَنْ تَقَدَّ بِسَمْتِ ذَاتِهِ عَنْ شَوَائِبِ الْأَمْكَانِ وَجَلَّتْ صِفَاتُهُ فِي الْأَنْبَاءِ لَوْ كَانَتْ
 وَصِيْلَةً وَسَلَامٌ عَلَيَّ بِسَلَامِهِ الْكَافَّةُ الْكَافِيَةُ وَالْحَيَاةُ الْوَسْلَةُ هَادِيَةٌ إِلَى السَّبِيلِ الْأَمِّنِ وَالْإِيمَانِ
 وَعَلَى إِلَهٍ الَّذِينَ أَوْصَعَتْ بِهْمُ نَنَا مَنَابِحُ الْعُرْفَانِ وَأَحْصَا بِرِالَّذِينَ أَظْهَرَتْ بِهِمْ عَلَيْنَا

سَرِئِ الْإِيْقَانِ أَمَا بَعْدُ عَرْضٌ
 در مولف این کلمات گرامی تفسیر خفیه غلام علی
 باز از حسن بن سبأ و الواسطی و سلوا و سلکرامی و طنا که در ایام سیاجون قاندازل بدیار
 بین سرزمین مسافتی از مراحل زندگانی طی گردید و زیارت آسودگان روزی هفتاد
 نه مضایحهم هم سرایه سعادت دست و او و احوال و اقوال ایشان در تو الیف
 بنظر در راه طعم غیب سبحا طر عقیدت نام الفکار که بجمع حالات سینه و انفا س شسته
 و سنی بروضة الاولیا ترتیب بهم و تحقیق که از و دانیت این مختشان درگاه کبریا بر خود
 شسته بقدر امکان او اساریم و او استعان و علیه التکلان مخفی نامذ که بفاصله شسته
 و او رنگ با سده کرده از قلعه دولت با و مزار فائض الانوار شیخ برهان الدین عودی
 بلوی بزرگمان دیگر قدس الله علیه کوی شامخ واقع شده و طبقات نام و در مقام سعا

انجام ساکن اندو و در سنه این مسمومه برده شد هشتاد و دو چون سلطان او زنگ نرسید
عالم گیر آنکه الله بر هانگه درین بقعه هشت نظیر آسایش گرفت خلف از جسد شاه عالم بهیاشا
کرد و قصبه چهار نگین متین کشید و شهر حسنی در نفی دیگر بر روی کار آمد و درین کوه مستعد از بنو
ایلیوره نام که در قرون ماضیه حکم فرما زوایان انعم پرست شکره اشان هنرمند و در طول نیم کرده
تجانهای عظیم اشان نفع الارکان بعضی آتشیا و بعضی کم کند و اندو در و دیوار را ماسر نشانما
ترشین کاخانه حیرت جلوه گر ساخته اند و محلی ازین تجانها آتشی نامیده و صد گز از بالا کوه سبز
و زهر عظیم از آسمان بر زمین نزول میکند و طرفه سیرگاه است تا شاگردی و در جو کتیل دولت
دره ایست معروف باب پاش دره این تربت که در مکان مثلث طور منی واقع شده و سائین
کوی است متعارف و در طول ارتفاع و قاعده سد است از سنگ و گچ در کمال تسانت و تربت
و بین سبلین دولت زمین تخمینا بنه زار است و برهم یافته پوزخا و سان است و سبایک است
آبهای روان و بنات جان و نلث دیگر متعارف میورسد و آبگیرت و رعایت نکشانی خراب
بلطهای جلین آتشی است در نهایت فصاحت پیرای دورین محل قابل سنبل سبز کاکل انجمن
دلی تکلف مضمون ظل مند و دوا شکو پ مشاهده میشود و نزدیک آبپاش دره فحیست
و سع و عین بنا قتلخان که بر و رایام کجوض قتل و هشتاد یافته تحریف عین بو اوین قتلخان
استاد سلطان محمد بن تغلق شاه بود و از جانب سلطان چندمی حکومت دولت با و پرداخت
و در عدالت حسن سلوک مدیل و نظیر نداشت احوال این کوهستان در جمیع موسم خورشید
هست میباشد رایام بزنگال کوه و صوا از و خور سیرانی و بنیض و نشو و ناکم فر و کس هم سبب است

و نظار گیان را بتانگی دل و باغ بهره مند می سازد حاجی محمد جان قدسی گوید **نظم**

در ایام خور و ادا و رستی	از لذت و آبا و ام از بشت	ز دلها بصبارتیه گرد و مال	هو به بشتت با شکل
دوستش از سیر فیروز نام	حصارش سنگ مر تمام	ندید کسی درین مرغزار	تقلب اللسان تلبی به بار
نه اریل و نه اریغش خراب	نه بخیلش تنم آفتاب	چو از پندیران این زمین	نه سزانه گزاشت این
ز شیخ هوا پوی صحت بگل	طبعیان ز بکار انجیل	دل غنچه اش نشکند از صبا	با این تندستی که دیده هوا
حصارش کند بر سر چرخ با	که طاهوس است پر کرده باز	مرا زین قلعه بود پاورسان	که رفت از زمین سیر آسمان
درین مردم خوش است	بوست گونی که فرمودند	بیا بند بگی درین بوستان	که گردد در این شاخه خزان
کلی غنچه کندشت فیض سما	درین ستون جز گل آفتاب	گر از گریخالی کند بر دل	عجب کس و سپاسوی بگل
ببار و اگر برسانی تمام	درین خاک گل ندانم	بیا از پی نیست بر حمن	برو مایه از بر شکل مکن
ز غم گشته بازار با سیر سو	و کاهها گان بر جردش	هواش بخوبی از دست فرود	که هرگز کسی تصرف نکند

ز سنج بجه برده بند و سما عزیزت چو ماه نور آفتاب
 زمین کن سیر بار و فرود ز فیروزه گلی سخن گوید
 شیخ برهان الدین محمد بن ناصر الملقب بالغریب المانسوی قدس سره از بخل خلفا و سباق مردیان
 سلطان المشلیخ نظام الدین محمد بن احمد البخاری البکدا و الدهلوی و صاحب لایت و کن است و
 گویند نسبت خواهر زادگی با شیخ جمال الدین المانسوی داشت حضور بود و در سماع غلو و تمام در قص
 طریقی علمی و دشت و از بس لطافت طبع و صفاتی محاوره و حالت ذوق و شوق خویش طبعان
 مثل امیر خسرو و امیر حسن امیر محبت ابو و نذر اکثر اوقات با او مجالست و موانست داشتند و شیخ
 نصیر الدین محمود را و اول قدم خود بمبلی در خاستن اقامت دشت و اجیانا امامت او میکرد و شیخ کن

بن عماد کاشانی ملفوظات شیخ برهان الدین جمع کرده سببی فرائض النفس من طرفه تعویذ القواد حسن
 و بلوی ابتدای مجالس آن کتاب از رمضان ۳۲۲ هجری و نهمین و بیستین و سابعه است و وقت صحت شیخ و برادر
 شیخ حاد بن عماد المتوفی فی ۱۷۲ هجری و بیستین و سابعه نیز ملفوظات شیخ جمع کرده سببی ماجن الاقوال و
 برادر دیگرش مجد الدین بن عماد و رساله در خوارق شیخ نوشته یکی غریب الکرامات و دیگری فقه الغرائب
 هر چهار نظر فیه رسیده و این هر سه برادر با جمیع اهل بیت خود میروند و متفقد شیخ اند و عمر خود در جمیع
 احوال شیخ صرف کرده اند و غیر از رسائل مذکوره توالیف دیگر نیز درین باب از رشک الله سببیم
 برهان الدین از عهد صبا توفیق ریاضت و مجاهده یافت فرمود شش صفت ساله سچین بودم که
 در خلوت بزرگ کلر طیب موافقت داشتم و در سیزده سالگی بر زبان راندم که متاهل نشوم و در طاعت
 و خدمت حق کز رانم اگر شبی محکم مشیوم و آرزویت صوم میگردم بعد چندی والدهم در کفر و نیرنج
 در ظواهر اعراض نکردم اما قنط طعام سجای سایندم که خدای من به صفت لقمه رسید کار ضعف بجای
 کشید که اگر میجویم بسوی آسمان بنم حبله بسیار تنبیه میگردم و چون مادر من آنحال معانه کرد و معانی داشت
 آنجناب در اوائل حال تحصیل علمی پردهت و فقه نافع حفظ کرد و از بدایت حال تا نهایت تخریب و لغزش
 گزرا نید و مدت العمر هیچ چیز در ملکات داشت و بست پنج سال نماز با بد و بوضو نماز خفتن او کرد و
 سالی صوم داوودی گرفت فرمود پیش از آنکه من با خواجه خود بیعت کنم در عالم رویا مشاهد کردم
 گویا من در خندق افتاده ام بهیچ وجه بیرون نمیتوانم آمد خدمت شیخ مراد است داد و از خندق بیرون
 آورده بعد از آن که در سلک چاکران شیخ داخل شدم این فشره را بعض رسایدم فرمود و آثار آنها در
 دست داده بودیم فرمود وقتی سجدت خواجه عرض کردم از آن نظر که شیخ الاسلام فریدالدین در شتاب

کرده است نظر بجانب من کنید فرمود نظر با دوستی دیگر عرض کردم که امیدواریم شما فرمود امیدوار
 باشم هم از من مقول است که گفت وقتی پیش خواجده ذکر بزرگی با نرید افتاد فرمود ما هم با نریدی داریم
 باری سپید او کجاست فرمود در جماعت خانه اقبال خادم تحمل در جماعت خانه در آمد و در وقت در جماعت خانه
 جزو عا گویند کس نبود اقبال با دعا گو گفت که ام روز حضرت شیخ در باب شما چنین فرمود و به لقب اقبال
 آنست که در ابتدای حال از ناسی به کی آمده غیر سانه بسیر بسیر و صاحب کتاب جنبه المحبه از شیخ زین الدین داود
 و شیرازی قدس سره نقل میکنند که فرمود در این ایام که شیخ بران الدین قدس سره از ناسی به کی است
 آورد و آنجا مسجدیست نزدیک پل چند گاه استجا فرود آمد مشغول شد حق تعالی برکت قدم او
 آن مکان روشن گردانید و شیر خلق رجوع آورد و در اقبال خادم نبوت سلطان المشایخ
 قدس سره عرض کرد مولانا بران الدین غریب آمده است سلطان المشایخ فرمود همه خلق ایشان
 او شد منور غریب شیخ بران الدین در عتقا و پیر از جمیع باران اعلی و ممتاز بود و تاب گوشت بجا
 عیاش پور که مسکن مرقده سلطان المشایخ است نکرده و لعاب من بجا نبی اذیت و بیعت
 علی بن ابی طالب و ملک نصرت سلطان المشایخ را با او چند روز شکر آبی بهم رسیده بود و آخر با تمام خیر
 صفایافت و آنجناب در آخر عمر مدیو گیر رفت و قبول تمام بابت و خلق بنیاد و حلقه را در
 صاحب بقعیه الغراب و احوال با در وجود شیخ حامد مینویسد که سوازه نیز از نظر برکت صحبت
 با درم بار اوت اینخانه ان مخصوص شد ازین قیاس توانم کرد و محمیه کرمانی صاحب سیر الاولیا که
 عالیجناب مرید سلطان المشایخ و کتابش دستور جمیع است قصه خلافت شیخ بران الدین غریب
 چنین نقل میکنند که در مرض آخر چون بران اعلی با اجازت خلافت شد غلامش عم کاتب البر

و خواهر بزرگ از خد متسکاران قدیم سلطان المشایخ بود و بچا فرزندان پسرش ملکت سبخت
 حسین گفتند که بخدمت مولانا بران الدین از مریدان سابق است و در عقدا و میان یاران^{اعلا}
 ممتاز چنانستاید که ذکر خلافت او بخدمت سلطان المشایخ نجیم و اینها باقبال خادم اتفاق کردند
 اقبال بوقت فرصت مولانا را پیش برود و سید خاتمش نیز در آن محل حاضر بود و سلطان
 در آن حال بر بخته غلطیة الحاف بالا کشیده بود اما رو مبارک از الحاف بیرون بود اقبال عرض کرد
 که مولانا بران الدین غریب بنده قدیم مخدوم را پائیس میکند و امیدوارم حضرت میبایست
 المشایخ چشم مبارک باز کرد و بجانب مولانا و اقبال دین گرفت مولانا درین محل زمین بوس کرد
 اقبال در نظر سلطان المشایخ پیغمبرها را خاص باز کرد و پیرین و کلاه که صحبت سلطان المشایخ
 یافته بود کت بیدست مبارک سلطان المشایخ بران کلاه پوشید و مولانا را پوشانید و گفت
 شما هم خلیفه اید و درین معرض سلطان المشایخ ساکت بود و سکوت و میل خصاست و بعد از نقل
 سلطان المشایخ مولانا بران الدین چند سال بقیه حیات بود و دست بعیت بجاقت خدا میداد
 چون در دیوگیر رفت بر حمت حق پیوست انتهى کلام سیرالاولیا و بر کجی از مورخان تا آخرین تو
 که سلطان المشایخ شیخ بران الدین غریب با هفت صد مدید که بعضی آنها پاکلی نشین بودند بارشاد
 خلاق دکن فرستاد و بعضی دیگر نوشتند که سلطان المشایخ اول شاه منتجب الدین با هفت صد
 بارشاد و خلاق دکن فرستاد چون منتجب الدین در دولت آباد انتقال کرد و همان روز سلطان المشایخ
 از روی کشف دریافت و این شیخ بران الدین پسرید که برادرش منتجب الدین چند ساله بود شیخ بران الدین
 از نیکلام دریافت که برادر بر حمت حق پیوست و منبرل خود رفته تا تم گرفت و زردگیر سلطان المشایخ

با تم بر پی تشریف آورد پیش از فوت خود بانکه مدت شیخ برهان الدین را خرقه خلافت و کن حجت
 فرمود و بدان دیار رخصت ساخت بر ضمیر منیر ارباب حضرت بود است که قصه خلافت شیخ برهان الدین
 غریب بطریقیکه متاخرین نقل کرده اند ناقص روایت سیر الاولیاء بخندین وجه و وجه ناقص با
 آمل منکشف میشود و همان شیخ برهان الدین غریب در هنگامه تحریب دلی تعمیر دولت آباد از حلت
 سلطان المشایخ غفریب دو او بدریار و کن تشریف آورد و بمصدق حدیث شریف بک
 الإسلام کفر غیر ما یسیحون غیر ما از سکن بالوف دستا نه سیر حجت اختیار کرد و لاشک درین حاش
 جمعی کشیر میدان معتقدان سلطان المشایخ از سکنه دلی بدولت آباد تشریف آوردند و آمدن
 دلی و بیوسف در حضرت سید محمد گسیو در از از و خواجہ حسین و خواجہ عمر شیخ زین الدین قدس الله
 اسرار هم درین محضر عام خود مصلح نوشته اند و چون شیخ برهان الدین غریب بار باران طرفیت
 بسیت مجموعی وارد دولت آباد گشت و عشقه ولایت او درین آفاق طلوعی دیگر کرد و عار ابا خانه
 انوار معنوی بهره مند سازد و مین اربعبارت مخاضه نقل میکند و الله اعلم امانا قلان اجبار کسیت
 تحریب دلی چنین گزارش نموده اند که سلطان محمد تعلق شاه فرمان روای دلی که از جمایع عیال
 بود و کار با عریب آن پاشا ارباب شیخ منصف نقل آورده اند خیال کرد که نیروی عیال ممالک بسیار در
 من در آمده است و ارباب ممالک کافی را مقرر باید کرد که نسبت او با طرف ممالک همچو نسبت مرکز باشد و آره سید
 اجبار خیر و شر و مصالح و فساد از جهات ممالک محموده به از ممالک علی السویه باشد و اگر در طرفی حادثه رود و در سایر
 پس آید و در مرتبه برود بارک علاج توان پروا پس در انامیان و گاه که از طول عرض اقامت مندر شد و
 جهت تحریک اختیار کردند و گفته چون باعتبار طول و عرض در وسط بند واقع شده که جهت صاحب بند

دارالملک و ساخته بود و بعضی از مردم حضور میل سلطان نمیده گفته دیوگیر وسط هند است
 سلطان همچنین از خدا خواسته از همسایگی دشمنان قوی مثل سلاطین ایران و توران و دیگر امرا
 غافل مطلق شد و حکم فرمود که دلی را که رشک فرودس برین بود خراب کرده خلق آنجا صفیر و کبیر
 و انانث بگو چنانند و دیوگیر آورده متوطن سازند و خراج راه و قیمت خانه از خزانه سرکار دهند و در
 منزل سر ساخته دو طرف راه درختان سایه دار نشانند تا سردین آسوده آمد و شد نمایند
 دیوگیر را دولت آباد نام کرده عمارت عالی طرح افکنند و گرد قلعه دیوگیر خندق کنند و بالای کل دولت
 دولت آباد و بناات و حوضها ساخت و جمیع امر فرمان فرستاد که زن و فرزند خود گماشتند
 فرستاده خانها سازند و بعد از آنکه سکنه دلی دولت آباد ساکن گشته از دولت آباد برآمده بعضی
 قلاع و کنر تسخیر کرد و نظرم و منصف دولت آباد آمده روزگار بجام سبک زدین ضمن خبر سبک
 ملک بهرام حاکم قتلان بنی و زردی سلطان محمد شکر سبلان کشید بهرام را قتل رسانید و دلی سادات
 فرود چون مردم اطراف که در دولت آباد ساکن شده بودند پرانند گشته سلطان مدت سال
 در آنجا مانده مهت تعمیر دولت آباد نگذاشت و مادر خود محمد و سه چهارم با سایر برادر و پسرهای
 روانه دولت آباد گردانید و نفسی در دلی نگذاشت چنانچه بجز آذرخشال و رودباه و دوحش صحرا
 از آن بلده صدای بر نمی آید و در آن شهرین و ربعین و سبعمانه بدکن معاودت نمود و بعد چندگی گشت
 و همچنان مرخص و ساکنی نشده عازم مراجعت دلی گردید و حکومت دولت آباد بفتح خان پسر
 فرمود و فرمان داد که از مردم دلی برکس که در دولت آباد ساکن است اگر خواهد بماند و اگر نخواهد
 بیاید اکثر بهر بی سلطان از دولت آباد قصد دلی کردند چون سلطان بدلی رسید خود غله و غلامان

یافت بدتبه که کبیر غله بفتند در هم یافت نمیشد سلطان بعد خرابی بصره با ابوانی و بلی توجه نمود و آیدیم
 بر اصل مطلب قتی مسافری ز شیخ بران الدین آمد و گفت بر شما را بی چیز آمده ام کی بین دوم دنیا
 فرمود آن یکی میتواند که ترا بدین دو چیز رساند فرمود در خانه که ساگ باشد یا صورتی فرشته که ز کف دستش
 ساگ هست و هر که از خدا تعالی دوست میدار صوت دیو و جنین مثل محبت خدا چکاند و آید فرمود
 که آنقدر که کس از پیش آینه یگز رود بر دل بسا ولی بجز رو پنداشد فرمود الفقید که کس از پیش
 دستنمای و من النکاح استیگانگ او فرمود چیزی که از پیش درویشان برگزید **مِنْ الْمَهْدِ إِلَى الْخَلْقِ**
 یعنی بر کالج و ایم باشد یا وقت مردن فرمود دنیا بسایه آدمی میماند چون آدمی بظرف سایه سیر و سایه
 پیش شده می رود چون پشت میدهد و بنال شده میآید بر که دنیا را پشت میدهد و در بیان کس
 میدهد فرمود ایسرین سنجری باوی لطیفه گفته است که گویند چون آب خورد پای خود ترا از آب کند
 و آب بخورد چون میمیرد دست او را از سرتا پاتهای پر آب کنند من هم مناسب این گفته ام آدمی آن
 زمان که زنده است میخواهد که گردی جامه نده نشیند چون بمیرد تمامی در خاکش کند فرمود از شرف
 تا غریب عالم در نظر در شوش چنان ظاهر است که بر کف دست بجزیه مرغ فرمود از زبان کنش کشیدم نمی
 فرد یک لحظه عنایات توای بنده نوازید بهتر ز هزار سال تسبیح و نمازید فرمود که اگر پسر معلوم
 که عاقبت کار مریدیت او را دست دادن حرام باشد فرمود تا آن زمان که مرید پیش پیر نشیند
 او بر هیچ مشغولی بالاتر از شاه به پیر نیست فرمود در شوش امانت کسی قبول نباید کرد و ضمانت کسی
 و گواهی خود در قبالة نباید نوشت فرمود چون مسافری بیم رسد او را باید که در آب گرم پیش مسافر
 یکی آب گرم سبب دست و صورتن دوم شور بای گرم فرمود نیکو اندکی که در بسیار آن خرج شود فرمود

در پیشی آنست که هر چه در دست داری بر بی و بر چه در سر نهی فرمود قبول کی قبول همه با در
 رو همه فرمود هر که یافت از دلگشایا و بر که افتاد از دلها افتاد فرمود دل بطریق ظرفیت تا از آن
 که ظرف لحایت از هواست چون ظرف بجزیری بر شود از هوا خالی گردید و چنین دل از هوا پاک است
 چون محبت در آید از هوا خالی گردد و به محبت حق بر گردد فرمود زره آتش محبت خرمها معارض بود
 فرمود در پیش باباید که صبر نماید اگر نتواند نصبر کند فرمود مردان خدا از سر جان میخیزند چه مرد با که از
 تباری تواند بر جا فرمود *وَالسَّمْعُ دُمْعَةٌ وَفِكْرُهُ الْبَأْسُ فَتَسْتَعِينُ* فرمود یادوی ششم شمس الدین
 برادرزاده آخرین سجوی مرد سخت مشغول و متفرق بود این بیت میخواند فرمود *وَمَشْرِعًا رَمَسًا*
 گفتگوی کسی در مرا گفتگو است با خود بی بی همین شمس الدین گفتی حرم مرد باغ و تیان مرد است
 یعنی بر گاه مرد از مشغولی با دل شود زمانی با حرم خود نشیند که چون حضرت رسالت پناه *صَلَّى*
 علیه و آله و سلم ملول شد با ام المومنین عایشه رضی الله عنها نشسته فرمود وی کلیند یا جیدان فرمود
 درخت خود در آفتاب می آید و دیگر از سایه میکند و بهیضم خود را میسوزد تا دیگر آنرا راحت
 رساند وقتی ایام پر شکال بود در صحن خانقاه دو دیوار را بنهره برآمد بود فرمود سجده این است
 که این گیاه بنهره میکند و ایام در سجده تا آنکه همچنان خشک میشود می دهد در فرمود کسی در این است
 که از آن میخورد و نباتات از آن نجا که در زمین است آب میخورد و قوت نشو نامی این پس در و در
 و همان جانب است که همیشه در زمین فرو میآید اکنون اگر نماز و سجده کند با پرپی این چنین
 و سجده کند که ما میگویم و شتی مولانا شمس الدین فضل الله عرض کرد که این بجایه سجده است که ترک آن در
 کبر و شیخ فرمود چو گفت من قرآن تلاوت میگویم هر آن که در آن صلوات الله علیه سماع کند با کجا این
 نوازل

بنده میکند بر نفس خود میکند و من برای نفس خود عمل نخواهم کرد شیخ تبسم کرد و فرمود زبان
 اینچنین است باید که بعد از فرمود حضرت عزت در کلام مجید میفرماید وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ این لام
 لاجل است حضرت عزت بحال کرم خود میفرماید بر بی پروردگار خویش صبر کن بعد از فرمود هر چه
 در زبان تعلق دارد و عقلت و هر چه در دل تعلق دارد عمل نیست این اشتغال با الله است دره
 هیچ جارح تعلق ندارد و لهذا گفته است که الصَّوْمُ عَلَىٰ وَ آتَا آخِرِي بِهِ وَ وَرَحْمَتِي أَمْهَةٌ
 مَنْ كَتَمَ لَظْفَرَ اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبْرًا أَظْهَرَ لَهُ يُنَابِغُ الْحِكْمَ فِي الْقَلْبِ خَلاصَ مِنْ لُتْفِ اللَّهِ وَارِدِ
 اذْخُلْ لَنْتَ كُنْتُ كُنْتُ مِنْ سَلَىٰ لَمْ كَرَسِي كَرِيهُ قُلْتُ أَنْ صَدَّقْتِي وَ لَسْتُ وَ حَيَّاتِي هِيَ لِلَّهِ
 فرموده است جواب نیست که صِدْقَةُ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ مَوْلَانَا وَ جَدِّ الدِّينِ كَلَامَهُ شَيْءٌ نَعْنَمُ كُنْتُ
 اگر تو یاری عیب جوئی بی یار مانی و نیز مولانا یوسف گفتی هر چند قلع عیوب نفس میکنم عیوب دیگر
 سر بریزند بعد از فرمود این بحال مرد است که چون مرد کمال رسد او را بقدمان خود نظر اندازد
 فرمود وقتی در پوشی از کوی میگذشت چنان میخواستند در پیش با ستاد و گفت ای چنگ اگر تو بدانی
 که چه جوئی تا زانو تو بگسلد در حال چهره را چنگ بست او را پرسیدند که از چنگ آواز بر می آید
 گفت از یکتا را و یا رحمن و از تار و دیگر میسیم از اینجا فرمود بعضی مردمان قرآن میخوانند و خبر ندارند
 که چه میخوانند رَبِّ قَالَ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ أَنْ يَكْفِيَهُ وَ قَتِي كَمَا كَانَتْ سَخْتِ خَادِمِ شَيْخِ مَغْرِبَادَامِ
 و بنات پیش آورد اندک تا اول میگردد فرمود من ازین هیچ لذت نمی یابم کما کالطریق طیب
 که با شیخ دشت گفت وقتی بود که نان جود لوبیا آرزو میورد و دید اکنون مغربا دام و بنات خوش
 می آید فرمود من دروغ نیگویم آن لذت و عطاوت که از نان جود لوبیا می یابم فرمود این امر و درین
 مغربا دام

و بنات نمی یابم صاحب بقیة العزائب از برادر شیخ حاوی آورد که سرور خدمت شیخ خانم در
 کیفیت سیدن سلطان محمد قلی شاه که قصد کن کرده بود سپردیم گفتند که در و با رسیدن چون رسم
 آنجناب بود که از ملاقات ایل دیانتگ می آمد و در آن ایام صفا فراش بود بر زبان مبارک راند
 از خدا تعالی استغاثم که با اربابا نشود چون سلطان در و آبا و رسیدخواست بملاقات شیخ بنیاد
 روز جمعه سلطان در سبج جامع قطعی نماز جمعه ادا کرد و بوقت سواری گفت سمت خانیش روید ملک
 مبارک که پسر میر خضر و بنجل سند شیخ آمد گفت سلطان صحبت ملاقات می آید آن زمان سلطان
 با کوه سلطنت نزدیک مرگ شیخ رسیده بود چنانچه صدای وار و وار دیگر سخنان شیخ سید شیخ فرمود
 فاشه خوانیم تا نیاید چنانوقت حق تعالی در اول سلطان چیزی انداخت که عنان گردید طرف
 دیگر رفت چون همی که دشت بکفایت رسید سلطان محمد سه نواز ننگ با ملک نایب بار که که تا نیاید
 فیروز شاه سجدت شیخ فرستاد شیخ کا کا سعادت را فرمود که آنچه موجود است در بار سبب تنگه موجود
 بود فرمود این راضی که ده برودم هم کن هنوز ملک نایب بسته بود که تمام سیم را قسمت کرد و در چنانچه
 داعی مؤلف را هم وجه قسمت رسید شیخ صحبت سلطان علی او فرستاد و ملک نایب را فرمود
 ایستاد فطم مروان در و در کشته باشد زن آن پوشد که رشته باشد شربت که بر خور
 پشت آرنده هم کرد تو به پشت آرنده وقتی زنی را صداع سخت عارض شد شیخ آمد و
 گفته فرستاد که این سر را بشکند یا به کید شیخ قسم کرد و فرمود تا سر او نمی شکند در و سر غیر در و سر
 آن زن زیر ناله و آه نشسته بودگی از راه نادوان افتاد و سر و شکست و خون بسیار آمد و صداع
 زایل شد صاحب غریب الکرامات کوید و رانیکه غلبه شهبکی طرف حضرت دلی روان میشد خادم

وافر الساجد کاکا سنجیب بی اذن شیخ اسباب سفر میثا ساخت و بوقف عرض سائید بخت
 روان شدن دہلی الحاج بسیار گریخ بمقامی کہ مرقد مطہرت اشاہہ گرد و فرمود ازینجا رفتن
 نیتم شیخ در پایان ایام زندگی تا سہ سال صبا فراتش بود گاہ گاہ مینالید روزی یاری فرمودند
 کہ نالیدن من از نعمت است اگر کیساعت از ذکر حق باز میمانم می نالم و نیز در او آخر ایام عمر
 یا از اطلبیہ وصیت نمود و شیخ سلطان المشائخ را طلبیدہ پیش نهاد و در روز گردن مبارک
 خود انداخت و گفتن گرفت مسلم نام بہت رسولم و مرید شیخم اگر نیکو نبودم و نیکو بستہ انصاف
 خود را ہم خود میدیم و در مبارک بر زمین آورده سبح تجدید بیعت میکرد و سگریست و یا رخ
 و فاش گفته اند نظم اربعاً بود و یازدہ ز صفر بہ ہفتصدی ہشت بود رسالہ کہ نا آمد
 از سزدق قدس و بسوی شیخ ماقال فقال: مرقد سوسن و وسط حصار و ضہ مشرق واقع
 شدہ حجر اوراق در اللہ احد خمین ما و الف زیارت حرمین شیعین ادا ہا شہد و کرا
 فائز شد و درین مراجعت ازین سفر برگشتہ و در عشرہ آخردی القعدہ ۵۲ اللہ تعین
 و ماہ و الف دار و روضہ مقدسہ گردید و زیارت خستگان این مکان بہشت نشان گلہای
 بنیض باین دل برچید و این اول مرتبہ است و بعد ازین در مدت اقامت این دیار کہ
 اوقات در محروسہ اورنگ آباد بسر رفت بکرات نامحصور و تحصیل این ستاد دست داد شیخ
 متعجب الدین نذر زری ز بخش قدس سترہ بر او شیخ برہان الدین غریب از
 مشاہیر اولیاء کنست ذکر او در مباحث شیخ برہان الدین غریب قلیل تقریباً واقع شد
 و سیر الاولیاء و نقایب آن بنظر و نیامد اما تاخرین برخی از احوال گزارش نمودہ و اللہ

عَلَيْهِمْ قَوْلٌ شَرِيفٌ أَنْتَ كَمَا أُوْبِرَادُ وَخَرْدَشِيخُ بَرَانِ الدِّينِ غَرِيبُ مَرِيْدِ سُلْطَانِ الشَّيْخِ
 اِمَّا صَاحِبِ مَعَارِجِ الْوَلَايَةِ نُوْشْتَهُ كَمَا اُوْبِرَادُ رُكْلَانِ شَيْخِ بَرَانِ الدِّينِ وَ مَرِيْدِ شَيْخِ مَرِيْدِ
 وَ اِيْنَ اِبَائِيْكَ سَمِ خُوْدُوْرِيْجِ اَنْجَابِ رِيْجِ كَرْدَهْ نَظْمِ نَبِيْ شَيْخِ زَرِيْجِ رُوْزِ رُوْزِ اِيْكَوْشِيْفِيْنَ كَلَامِ بُوْدِ اِسْمَاءِ
 اَز مَرِيْدِيْنَ خُوْا جَهْ كَجَنْشِكُرْ كَرْدِ اَوَّلِ مَرِيْدِ كَرِيْمِ قُرْآنِ | اَخْلَعْتُ زَرْغِيْبِيْ اَيْدِيْ صَبَاحِ رُوْحِ اَوَّلِيْلِ وَ نَهَا
 شَدِ اَز اَنْ مَرِيْدِيْ رُوْزِ شَيْخِ | نِيْمُوْشِ اَبْرَاهِيْمِ خِيْرِنَا | رَخْتِيْنَ اِيْنَ حُوْبِيْنَ بَرِيْ | سَجْرِيْمِيْ سُوْيِ دَارِ قُرْآنِ
 خُوْا جَهْ مَرِيْدِيْ كَرْدِيْ اَيْدِيْ | زَنْدَهْ رُوْحِيْ اَمَّا | اَشْدُ خُوْشِ اِنْ شَأْمِيْ عَمِيْدِ | كِيْ تُوْا كَرْدِ صَفْ اَتُوْكَرْ
 وَ نِيْرِ صَاحِبِ مَعَارِجِ الْوَلَايَةِ مِيْ نُوْسِيْدِ كِهْ چُوْنِ مَجَابِدَهْ وَ رِيَاضَتِ كِهْ جَالِ رَسَا نَدُوْ مَرْتَبَهْ مَجْمُوْبِيْ وَ
 يَافَتْ اُوْرَادُوْ حَلْعَتِ زَرِيْنَ بُوْقْتِ صَبِيْحِ وَ شَآمِ اَز عَالَمِ غَيْبِ وَ اَمِيْ اَنْزَا اَلْبَصَا نَهْرِيْ صَرَفِ
 كَرْدِيْ خُوْدُوْ اِسْتِعْمَالِ نَمُوْدِيْ اَز نِيْجَتِ بَايْنِ اَسْمِ مَشْهُوْرِ كَشْتِ وَ دُوْ زَايِيْجِ فَرَشْتَهْ مِيْ كُوْدِيْ كِهْ مَرْتَبَتِ
 نَا ز تَهْمُوْ رِيْجِ زَرِيْنَ اَز غَيْبِ اَمِيْ شَاهِ اَنْزَا اَعْلَى اَلْبَصَا فَوْضَهْ صَرَفِ دِيْشَانِ نَمُوْدِيْ اَز اَنْ
 مَشْهُوْرِ زَرْغِيْبِ كَشْتِ اَنْتِيْ مَوْسِيْ خَانِ جِرَاتِ كُوْدِيْ اَسْجُوْ اَمِيْ كِهْ وَ رَاهِ خُدَا زِيْمْتَانِ سَا نَدُوْ رُوْزِ
 شَيْخِ حَادُوْ كَاشَانِيْ دِرَاحِلِ اَلْقَوَالِ مِيْ رُوْ كِهْ شَيْخِ بَرَانِ الدِّينِ غَرِيبِ فَرْمُوْدِ قَتْمِيْ مَوْا نَجَبِ الدِّينِ
 طَعَامِ مِيْشِيْ دَعَا كُوْ اُوْرُوْ قَتْمِ مَرَامُوْ رُصُوْمِ سَهْتِ كَفْتِ اَفْطَارِ بَايْدِ كِرُوْ صُوْمِ مِيْتُوْ اَكْرَفْتِ قَبُوْلِ
 نَكْرُوْمِ سَهْدِ رَا زُوْرِ نَجْدِ شَيْخِ اَلْاِسْلَامِ نَقَامِ الدِّينِ نَقْمِ شَيْخِ فَرْمُوْدِيْشِ خَلَا اِيْنَ طَعَامِ بَايْدِ
 دَرِ نَقْمِ شَيْخِ اَفْطَارِ كَرْدُوْمِ چُوْنِ اَز اَسْجَابِ اَكْرَشْتِمُ خُوْ اَتْمُ كِهْ نَا زُوْ كِرُوْ اِسْجَاعَتِ كَزَا رِيْمِ اُوْ كِيْفْتِ
 مَنِ كَزَا رُوْدَهْ بَصُوْرَتِ نَا زُوْ كِرُوْبِيْ جَاعَتِ كَزَا رُوْدَهْ وَ اَز شُوْمِيْ اَنَكِهْ فَرْمَانِ سُوْلَانِ نَجَبِ الدِّينِ
 رُوْ كَرْدُوْمِ مَهْ صُوْمِ اَز دُسْتِ قَتْمِ وَ هَمِ جَاعَتِ وَ شَيْخِ رُكْنِ الدِّينِ كَاشَانِيْ دَرِ نَقْمِ اَلْاِنْفَاسِ نَقْمِ كُنْدِ

که شیخ بران الدین فرمود بر اورسولانا نجب الدین یاری داشت اورا سیدی گھندی مرد تفتیش
 بود آن زمان که در راه رفتی بر که پیش آدی از جنس شکر می نوشید و سپه دار بیگمیس اسلام نکرده ای اما
 اگر دیوانه زنده پوشی گردا گردی را دید در پکا افادی و اورا سیم کردی فرمود این خانیه
 تعظیم کردن کار است عظیم انتهی شیخ نجب الدین هفتم شهر ربیع الاول ۹۱۷ تسبیح و سماع بی نظیر
 قدس الشرف گرفت مرقد پاکش بیرون حصار روضه مقدسه در ایام عرس او مردم زواران
 دور دست قصد میکنند و مجمع عظیم الشانی دست میدهد و اجتماعیکه در عرس او میشود در
 شایخ دیگر ازین بقعه کثرت دست میدهد رحمة الله تعالی سخم الدین امیر حسن بن علی
 سجری ال بلوی قدس سره بنفرت سین ماهه و کسر آن و سکون چیم و را بمجموعه منسوب بنج
 معرفت کرد و بنج و بنجستان عبارت از میان منباده مسقط الراس امیر حسن منبده است
 و او از خواص مریدان سلطان المشایخ است متعلق با خاقان صوفیه صافیه و تخیلی اصناف
 رضویه و شمائل سینه سلطان المشایخ را بحال امیر حسن نظری و عنایتی خاص بود و در
 عصر عزتی در کانتی دیگر دشت ابتدای توبه او چنین نوشته اند که زور سلطان المشایخ را
 گزیر بر سر منتری که امیر حسن در آنجا جمعی از مجتهدین نشا طحید بود و آنرا چون چشم امیر حسن
 سلطان المشایخ افاد این دو بیت بر خواند نظم سالها باشد که ما هم صحبتیم : اینکه صحبت
 اثر باشد کجاست ز پیمان از دل ما کم نکند فسق ما کم تر از دشت سلطان المشایخ
 فرمود صحبت با حسن نیست اثر با او چون وقت انابت رسید بود توبه کرد و بنج دست
 سلطان المشایخ نوبت رسید و در آنجا که رسید و از جمله باقیات صالحات اولین است که فواید القواد

و ملفوظات سلطان المشایخ جمع کرد و از بس تمانت عبارات و لطافت اشارات
 مقبول طبائع خاص و عام افتاد امیر خسرو گفتی کاش تمام تصنیفات من از حسن بود
 و این سعادت ابدی نصیب من می شدی سخنان او شور آفاق و مکر زجرات عشاق است
 سلطان المشایخ را هر گاه ذوق سماع شدی تو الا از امیر فرمود که شعر امیر حسن بنحو اینند
 او را سعدی بند و نشان گویند سلاطین و شاهزادگان آنروز منند صحبت او بودند اکثر
 قصاید امیر حسن در مدح سلطان غیاث الدین بلبن است عارف جامی قدس سره است
 فرمود او را در غزل طریقی خاص است اکثر قافیه های تنگ در ردیفهای غریب و عجیب
 اختیار کرده لاجرم شعرا و را حالتی حاصل آمده است اگر چه در باوی نظر آسان نیاید اما
 و گفتن دشوار است و لهذا اشارات او را سهل ممتنع گفته اند ملک الشعر شیخ فیضی میگفت
 امیر حسن آنی دارد که عاشق آن ندان شد که او امیر خسرو است و یوسف نام باش در لطافت
 اشرفی مسطور است که وقتی خواهر زبیماری عارض شد و انعامی است و او جامه از فضلا
 مثل امیر خسرو و منصور بدین اوفتند و گفت که ما را می شناسید یا کیانیم و آخر گفتند ما
 کیانیم امیر حسن چشم واکر و ده گفت بنده سخن اولیم همه فضلا پسندیدند که در چنین وقت
 از دست نداد و امیر و را در آخر در حادثه تخریب و بلای رخت سفر دولت آباد کشیدند
 جا بقیه زندگانی با خورسایند خواجگانش بیرون حصار رود مقدسه و تاریخ وفات او پیش
 ششم ماه صفر است درین روز و ایضا در پنجاه و یکم از ماه رجب هجرت ملاق و حجاب
 خوانان بسیار بر مقدمه او می شود و مردم دکن او را حسن شیر گویند و چون محمود بن حسن است

که هر شب شیرین بزیارت او می آید و ظاهر اینست که حسن شیر تصحیف حسن شاعر است و الله اعلم
 شیخ عبد الصمد بن فضل محمد خواجه از شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل در اخبار الاصفیاء نویسد که در راه
 وسی و مفت عرصه زندگانی او پامال خرس فنا شد و مخدوم اولیا تاریخ جلالت استی ماورین
 تاریخ ارسال که ذکر کرده یکصد و زائد است و من انفاسه القدسیه نظم ای ماه خوبان کیشی
 باخوش همان کن مرا به و ز آفتاب می خود چون صبح خندان کن مرا به دارم می آتشکده
 آخر غلیل من تویی به بر من فروزان کدیم آتش گلستان کن مرا به در کج وقت سالیان او و
 نالیده ام به بر تخت وصلت ای پرکشید سامان کن مرا به از در خشک شومین مستم بر اول ک
 زان می که چشمت مست شد امرو ز غلطان کن مرا به که نازگاه عو به چندین چه زار می کشتی
 لب بر لب من بنده جان کنان آسان کن مرا به مسکین من میگوید ای وقت عشاق توجو
 اگر من زایشان نیستم در کایشان کن مرا به سید یوسف بن علی بن محمد حسینی
 اهل بلوی دولت آبادی المشهور سید جاوورین زمان مشهور بر قتال و والد بزرگوار حضرت سید
 گیسو و راز هست قدس الله سرهم و جماع الکلام از حضرت سید آرو که فرموده است و الله اعلم
 گوشه گرفته ناز اشراق میجو اند متعلی و نویسد که خود را از مستلمان سمر و دروغ سخی میگردند و الله اعلم
 و بعد از آن گفت مولانا بنشین و در ناز بودم هر چه پیشما گفتید معلوم کردم اگر بگوئید باز گرد
 اما چون در سماع با هم خیر خیر یکدیگر مملو بستیم و در خاطر می آید و از اعدا شوهر و خبری باشد استی
 دیوان را جا با و منسوب است این دو بیت از نجاست نظم روی که دیده ام من اندر عیان نگانده
 حسن و جمال آن روان در جهان نگنجد پرواز مرغ قدسی خیزد لارکان بنای این مرغ لارکان آن در آن

و سید یوسف نیز در هنگامه برعربی و بی بدولت آبا و قشری و پرچم ماه شوال ۱۳۱۰ هـ
 و نین سبعاة داعی حق را بیک اجابت گفت مرقد مشوس بیرون حصار و مسجد واقع شد خزان
 بیدار به و بتقریب سید یوسف برخی از احوال فرزندارجمند و حضرت سید محمد گسیو در از قدس العظمی
 مناسب بلکه واجب دیده شد از راه تین و تبرک اگر چه خواجگان ایشان نیست سید محمد یوسف در از
 قدس سره از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود و شاه ولیاستاد ولادت او چهارم ربیع الثانی
 احدی و عشرين و سبعمائة بتثنیست در دو اسفند حضرت سالت پناه صلی الله علیه و آله در علم رسید
 چهار سالگی در واقعه جذا و بی همراه پدر بزرگوار نقل بدولت آباد کرد و در حضرت بنعلیم مشغول شد
 و پیشتر در خدمت جد خود میبود و بعد پیرا و بر دو مرتبه سلطان المشایخ بودند فضائل و مناقب
 المشایخ اکثر از زبان اینها گوش کرد اما سلطان المشایخ ازین عالم رحلت کرده بود و از چار
 ارادت شیخ نصیر الدین محمود که درین عصر خلیفه راستین و وارث ولایت سلطان المشایخ بود
 اقدس سر راه در خاطر افتاد و اندیشه مند شد که از دولت آباد تا و بی مسافتی جدید است چگونگی
 رسید ناگاه والده ماجده حضرت سید تقیری عازم و بی شد حضرت سید همراه والده متوجه بی گردید
 شرف خدمت نصیر الدین محمود در ایام و عمر شانزده سالگی در راه بیست و نین سبعاة تا آباد
 و الاسعوات اندوخت و خدمت شیخ لازم گرفت و قدم در راه ایضت و مجاهده گذاشت
 و کتب علم رسمی هم اشتغال داشت برخی نزد سید شرف الدین کتبی و کتب پیش مولانا تاج الدین بهاد
 اما پیشتر خدمت قاضی علی المقصد بن قاضی رکن الدین الشیرازی الکندی تلمذ نمود و کتب بسیار
 ترتیب مجور کرد و بعد از آن کلی متوجه علوم باطن گردید و مبادی سلوک را از آنها اصولی سب

چون واقعات خود پیش نصیر الدین میگزارند شیخ میفرمود بعد مینماید سال کودکی مرا از ششتر^{نشینده}
 است واقعات سابق را یاد دهم اینده یکی از مردان حضرت سید قدس ستره محمد علی سامانی کتابی
 جمع کرده اسمی بسیر محمدی در احوال حضرت سید و خلفاء و مردان ایشان در اینجا مینویسد که چون
 ملک حاجی برادر خاله زاده خود مولانا علاء الدین اسندی برای ارادت شیخ نصیر الدین آورد
 شیخ او را برگرفت و فرمود ای ملک زاده ترا با من صحبت ممکن نیست و چهره گفتن بشنودن
 متوائی صحبت یکی از یاران اختیار کن مولانا علاء الدین و از نسیه نیت شیخ بار دیگر بمن کلمه
 اعاده کرد مولانا علاء الدین گفت آن سید که گیسو دراز دارد و مولانا آنروز نام حضرت
 سید را نمیدانست و گیسوهای حضرت سید نبات دراز بود تا زانو رسیده و چون در ساعتی آب
 بر زمین می ریخت شیخ نصیر الدین فرمود سید محمد گیسو دراز با یکزاده را در صحبت خود نگاهدار و شیخ
 تلقین کرد و ام این را نیز نصیب برسان آنوقت حضرت سید و مولانا علاء الدین یکجا بودند
 و مولانا علاء الدین انصاری شنید از شاگرد شیخ و کن در مقام آند آسوده و آند^{سینه} بفتح
 و بجزه بروزن بلند برسانت دوازده کرده است و از گلبرگ مرقد منور مولانا در اینجا گفته
 عمارت عالیله دارد و زیارتگاه خلایق است راقم الحروف در سفر گلبرگ که زیارت خاک پاک
 مولانا مستعد گشت احوال کلام سیر محمد ناظر است بر بنیای سبب لقب حضرت سید گیسو دراز
 است که ذکر کرده شیخ عبدالحق دهلوی قدس سره میفرماید وجه شهرت او با این لقب آنست
 شنیده شد اینست که روزی سید با چندی دیگر از مردان پاکلی شیخ نصیر الدین محمود را برداشتند
 بودند در وقت برودن گیسوی بسید بازی که دشت در پایه پاکی بند شد و او از رعایت

ادب و تفراق محبت خنجر سجد کردن گویو عقیدت و هم بران وضعی که واقع شد مسافت بمقطع
 کرد بعد از آن که شیخ بر همین اطلاع یافت خوشحال شد و بر صدق عقیدت و حسن صفت او آفرینها
 کرد و این بیت فرمود: هر کومید گیسو در آرزو شده و امد خلافت است که او عشقا ز شد
 و جمهور مردم و کن حضرت سید را بنده نواز خوانند و گویم از اصحاب این بیت را بر حضرت سید
 کردن از ندگی عشق کیش چون یوسف که سلسله بنده نواری دارد و پیش از آنکه
 محمود در مرض اخیر حضرت سید را خلافت ارزانی فرمود در روز سوم از علت شیخ حضرت برسیجا
 و طالبان را بر راه سوادا لالت نمود چون سن شریف از چهل تجاوز کرد و تکلیف والده ماجده
 بتابل پرداخت و چون عمر گرامی بمشما رسید در عاوشه امیر متویر بجزرت از وطن مالموت
 گذر و دوتم شهر بیع الاخرت همه می شامانه اندو بی برآمده و در هر شهر و مکان که میرسد حکام
 اکابر آنجا همه مراسم استقبال و لوازم محانداری تقدیم رسانیدند و خلقی کثیر را شماراه شرف
 اندو خندند و در اواخر سال مذکور بر تو وصول بسوزین گجرات انداخت و چندی آن صمد و بانوا
 برکات مسوساخت و حکام خاص و عام آنجا همه در مقام عقدا و اقیما بودند بعد از آن مقصد
 دولت آباد کرد سلطان فیروز شاه بهمنی خبر یافت که سید عالی مقام از جانب گجرات بکن تشریف
 می آرد بمصد الملک حاکم دولت آباد نوشت که از جانب ماینازی گزرائی چون دولت آباد را
 بمقدم گرامی مشرف ساخت عهد الملک سعادت ملازمت دریافت و از جانب سلطان مقصد
 گزرائید حضرت سید زیارت والده ماجده پرداخت و در حدود دهه خسته عشر و شانها نماز عظیم کرد
 گردید سلطان فیروز شاه که همواره خواهان مردم عزیز بود ازین نبات شادمان گشته

از فیروز آباد که شهری نو بنا کرده و از الملک خود قرار داده بود و گلبرگ آمد و جمیع اولاد و امراء
 ارکان دولت را با استقبال فرستاده باغرازو و اکرام تمام مشهور آورد و التماس کرد که این شهر را
 بتوطن خود رونق بخشد حضرت سید متسن او را اجابت نموده سکونت اینجا اختیار کرد و سلطان فیروز
 عالم کامل بود و در اکثر فنون خصوص اصول و حکمت طبعی و نظری مهارت تمام داشت و بخدمت میر
 فضل الله انخوشاگرد رشید علامه تفصیلاً از این همه کسب فضایل نمود و در هفته روز شنبه و دو شنبه
 و چهارشنبه درس میگفت بدین تفصیل زاهدی شرح تذکره و در بیت و اقلیدس در سهند و شرح
 مقاصد در علم و کلام و طول و در علم معنی و بیان و قصد کرده بود که در دولت آباد رصدهند
 و حکیم حسن علی گیلانی و سید محمد کازرونی با اتفاق علمای دیگر باین کار مشغول شدند لیکن بنابر
 بعضی امور که یکی از آن جمله قوت حکیم حسن علی بود که رصدها تمام ماند چون سلطان فیروز شاه حکیم
 منش بود و حضرت سید را در علوم ظاهری بآن مرتبه نیافت چندان توجه ننمود اما احمد خان پسر
 سلطان فیروز شاه بخلایف بر او راعتقاد تمام پیدا کرد و در آنجا نفاهی بنا ساخت و اکثر اوقات در
 مجلس شریف حاضر شده از کلام صوفیه بهره میگرفت و هر گاه سماع میشد حاضر گشته در رویشان
 خانقاه را با انواع احسان مینواخت تا آنکه سلطان فیروز شاه در ششمه شامه عشره و ثمانیته
 فرزند گلان خود حسن خان را که شایسته عیاش خفیف لفضل بود و ولیعید گردانید و از عظمای
 بهت او بیعت گرفته و نزد حضرت سید کسان فرستاد که در حق او دعا خیر کرده فاتحه بخوانند حضرت
 بسجده ایستاد و او که چون شایب با او دشمنی داده امید بدعا و فاتحه فقیر چه حاجت سلطان فیروز
 دیگر باز کسان فرستاد و ایجاب و ابرام نمود حضرت سید گفت کار فرمایان تضاوت قرار سلطنت

بعد از تو بر اورت احمد خان نام ز کرده اند کوشش نمودن برای گیری بقیاده هست
 سلطان ازین سخن متالم گشته آثار بخش ظاهر ساخت پیغام داد که خانقاه قلعہ نزدیکت
 از دوام خلق میشود از شهر بیرون باید رفت حضرت سید لا علاج با اهل و عیال از اینجا بیرون
 در کنار شهر جائیکه امان مرقد سنوراوست طرح اقامت ریخت متفقان هجوم آورده خانه
 در کمال تحلف جهت او ترتیب دادند و در شصت و نهمین و شانزدهم احمد خان سلطنت را
 از فیروز شاه انتزاع نموده بطریقیکه مستحکم فرشته و دیگر مورخان گزارش نموده اند از خان
 پنجم شوال سال مسطور بر او زنگ جهانبانی نشست و خود را سلطان احمد شاه خواند و بوسیله
 که در حق خود شاه کرده حضرت سید را عزت بسیار آید و رده حلقه ارادت درآمد و چنان
 و پرگنات از گلگه که نیاز کرد تا این زمان که سلطنت تیموریه سبب اکثر تباہت و پرگنات را
 اولاد او متصرف اند و بطریق اکتان علی دین ملوک که در این دکن سجناب او بر عروج آوردند
 و سده سینه را کعبه حاجات ساختند کافروموم و کن اعتقاد غلطی بحضرت سید را زدند بحدیکه شخصی
 از اهل دکن پرسید که رسول الله بزرگتر است یا سید محمد گسیو در از جواب داد که محمد رسول الله
 علیه و آله و سلم اگر چه پیغمبر است اما سبحان الله محمد و سید محمد گسیو در از چیزی بگیرد حضرت
 سید پیشتر بصوم و دام میگذازند و وقت حاجات و بعد از نماز ظهر و عصر میگفت پیشتر و
 علم تفسیر حدیث و سلوک میگفت و گاهی علم کلام و فقه در شنیدست و ثمانیاتی با اهل دکن
 گویا برای بر ملاقات حضرت سید بجا که آمد و نهید عین القصات فصوص گزیند و خواست
 که سوانح گزرا ندانن تقریب حضرت سید فرمود که من در روی سوانح است و آثار کردم

شیخ احمد غزالی رحمة الله علیه را در واقعه دیدم مرا گفت تا نایت کتاب من بگردد تو میخوانی
 سبق کوئی گفتم شما پیش مردان نام بگردد بدید مردان از و چگونه گزرنند شیخ گفت اری گنزد
 اما مشیت بیارند یعقب این ششماه مراتب گرفت باز شیخ را در واقعه دیدم استیاده میخندید و گفت
 مشقت دیدی یا کت شام شیخ فرمود اکنون سبق بگویی فرمود و وقتی از کسبایت بشهر من میفرم
 اما ساک باران بود موافقی بسیار در معرض تلف در آمده جانوران میخورند از انجی شامی شسته
 میگفت اللهم یا واسع المغفرة وسعت علينا رزقنا بفضلک یا حمید یا وهاب یا کریم
 یا ثواب مستجاب یا مزل زمین رسیته سیده است و زانغان را از فراضی رزق و نعمت لغت
 زیادت شد و نسبت که لطفه و قهره لطف فرمود فتح کار من بیشتر از تلاوت قرآن و سماع
 فرمود ذکر بسیار گویند و در اول فتنه و چون دل فاکر شود زبان را بازوارید که الذکر بالتسلسل
 فقلوب و چون سیر و ذکر آید دل را بازوارید که الذکر بالقلب سوسه و الذکر بالسیرة
 و می باید که ربط بر دل بقوت زند با محافظت دم چنانکه دل در گنزد آید در آن کشاید و چون سخن
 شد مقصود حاصل گشت که لا فحیرت بعد الفتن تصانیف حضرت سید بلقسط تفسیر قرآن بطور
 سلوک تفسیری دیگر بطریق کشف اینج جزو حواشی کشف شرح مشارق بطور سلوک ترجمه مشارق
 معارف شرح عوارف ترجمه عوارف شرح تعرف شرح مخصوص شرح ادا بالبرین عربی فارسی
 شرح تمهیدات عین القضاة و غیره با و در سواد گلبرگه که تالاب است از حضرت سید نقل میکند که
 کسی که درین تالاب غسل کند سید میشود یعنی نیکیست و از گناهان پاک میگردد و اما عوام ساره لوح
 که خدمت سید فرمود کسی که درین تالاب غسل میکند سید میشود و در بنیت تحصیل سادات غسکما تجانی

انتقال حضرت روز و شبند وقت چاشت شانزدهم و یقیناً ۲۵ و خمس وعشرون همانا
 واقع شد و در بگر که مدفونست سلطان احمد شاه بهمنی گنبد رفیع الشانی بزرگد شریف بنا کرده
 سوله و اراضی غره صغر نشانی استین دایه و الف بکابر که رسید و زیارت فرار فاضل الانوار فرزند
 فیوضات حاصل نمود مولانا فخر الدین اویب قدس سره سر حلقه حلقه شیخ برهان الدین
 غریب است چون سیزده روز قبل از انتقال شیخ بر حجت حق پیوست شهرت یافت هم از
 طفولیت از حرکات و سکنات او امارت سعادت معانه میشد از دستفول است که پانزده ساله
 بودم که با حال خود در محلی در قم که آنجا سماع بود در آن جمیع شیخ مامم شریف دست خالی
 در پاشی شیخ انداخت و ردل نیت کردم که اگر این شیخ صاحب ولایت است مرا منت قلب طعام
 حاصل آید چون از آن جمیع با شستم حق تعالی حب نیا بردل من سر کرد و وقت طعام بر مشائبه
 که در روز یکبار آن بجهت میوه خور و در هر روزه ساگی مشرف ارادت سعادت اند و ختم لانا
 آرزو که ارادت او در شیخ فرمود این جوان در نظر من بطریق آده است که هر مدتی مال نیت
 پیر بوده باشد و هم شیخ در حق او فرمود خط نوباحظ استوار بر بر شده است وقتی دیگر زبان
 بر نیت نظایری باطنی که دارم ترا تسلیم کردم و فرمود اگر فردا پرسند که در حضرت پایه آوردی
 گویم فرید آورده ام از قاضی فرید الدین اویب منقولست که گفت روزی با پوچی مولانا فخر الدین
 اویب ختم بریم تنهاست و گریه میکند و بعد از آن سخنو آمد عرض کردم که موجب آنچه بود فرمودم
 فرمائید شیخ شده است که بعد از وفات بر جانشینم چگونه دل باشد و که از هر که بر جانشین
 توان نشست از خدا ای تمام که پیش از شیخ ازین عالم بروم آنرا بچنان شد و سیزده روز قبل از

از غایت شیخ به است و نعم محرم الحرام هجرت شان نمیشد و بهایه بر این منوان خرامید بقره
 بیرون جریم بقبر شیخ نجیب الدین ندر زری رنجش جانب غرب جمعه الله تعالی خواجہ حسین قدس
 مولد او شیراز پدرش سید محمود و از اولیا گبار بود و قدس در شیراز از دو پسر و اولاد که موجود آمد خواجہ حسین
 و خواجہ عمر قدس هر دو را خواجہ حسین از تجار نامدار و کمال ثروت پسر سیر و چون مولانا زین الدین ^{داود}
 فرزند از بند خواجہ حسین شتیاق فرزند و حرکت آورد و بار بار در عیال سخت منفرد ^{ستان}
 کشید و در حضرت علی با پسر ملاقات نمود و در حادثه تکلیف ساکنان و بی مدکن با اهل عیال
 بدولت آباد آمد و عنقریب متوجه دارالشفا گردید و بر دو برادر حسینی خواجہ حسین و خواجہ عمر بالای کوه
 روضه مقدسه خارج از حصار در یک گنبد واقع شده حوزا را بنیاد کرد و گویند پرو و برادر از
 مردان سلطان المشایخ نظام الدین اند شیخ زین الدین داود بن خواجہ حسین بن سید محمود
 الشیرازی قاضی القضاة در هم جاسا و شیخ برهان الدین غریب از علمای اولیا و کبری این مقام
 عالیست صاحب کرامات ظاہره و علامات با برهه مجمع البحرین علوم ظاہری باطنی و ولادت با
 سعادت او زود و در سن هجدهم سبب آن در شیراز واقع شده مادرش در سن وفات یافت و الله
 ماجد در کنایه شفقت پرورش کرد و قائم توفیق او را در احوال سن زیارت حرمین شیر نصیب
 و بان سعادت غنی فارغ گشت از آنجا که در پرده تقدیر فتح باب او بگلیه توجیه شیخ برهان الدین عز
 قدس سره توفیق بود از دیار عرب بزمستان آورد و نخست در آن خلافت و بی وار و گردید کلام اش
 در فرصت قلیل یاد گرفت و مکرر تحصیل فضائل برست و از علمای فحول دار آن خلافت و بی لایسما
 مولانا کمال الدین سامانه کسب علوم نمود و با علی در ارج فیضت برآمد و حسینی که سلطان محمد تغلق

موطنان و بی را بدولت آباد روان کرد مولانا کمال الدین سامانه و شیخ زین الدین نیز مدبر
 قشر معارفی فرمودند در آن ایام شیخ زین الدین در آرزوی علمای سیر و معجورانه بتدریس
 علوم و تقدیم عبادت می پیوست و در وقت دور و دور و تقوی جده و جهد تمام دشت و آزار شیخ
 صوفیه کلجی منت و محترم زنی است شیخ برهان الدین در عهد کوس شیخ میر و علی علیه سرو
 و سماع او بلاد اعلی رسید به بود شیخ زین الدین از استماع این اخبار متعظم می بود و زبان
 از طعن می کشید و تا آنکه مشکلاته چند از علم بر سبیل امتحان می شد شیخ برهان الدین در وقت
 اجوبه شایسته یافت و انکار با اعتقاد مبدل گردید در شصت و ششین سیمجاهه بر فاقه مولانا
 رکن الدین عماد کاشانی مولف نقایس می شنید شیخ برهان الدین دریافت دوست
 انابت و شیخ در وقت بعیت فرمود و اسی فرزند مردی است که گیری روزیکه نظام اسحق الدین
 مولانا حسام را بارادت مشرف سناست فرمود و در کجیل مرید کوشی نه ذکر شیخ زین الدین
 خدایت شیخ مرصاد الدبباد را گزاید و ریاضت شاکه کشید در آنک فرصت منازل ساکت ط
 کرد و بنتهای معارج دعوت نمود و بتای شیخ بجدیم شهر بیع الآخر و زرع سلطان المشایخ قدس
 ۳۳۰ بیع ثلثین و سیمجاهه بعد از فرقه خلافت ممتاز گشت بعد سه روز از رحلت شیخ بخاک
 و اصناف مطابق و صحبت بر سجاده خلافت نشست و مقصد ای عصر و مجمع خاص و عام گردید و
 طریقه پر خود خدای زنده گانی کرد و چنگای مزای دولت آباد از سلطان محمد بنی در زنده ای
 بسطنت بر او سلطان محمد زوی بر امدافعه این فتنه بدولت آباد و اید سلطان اکثر سلطان
 دولت آباد را همراه یکی از امرای جناب بی روان ساخت و شیخ زین الدین هم این سلوک کشید

آوردیم حسن مسیحا القاب گوید آیدینه ماه ذی الحجه ستمه سبع و اربعین سوخته بندگی نمودیم
 بسلامت و علی مصاحب که سلطان محمد روان شد بنده کینه و چنایار دیگر ناصح ایل بره خند
 رفتم انتهی و قبه وصول دلی مزارات ببارکات آنجا زیارت کردیم شیخ نصیر الدین محمود دیگر
 خلفای سلطان المشایخ و اکابر دلی را ملاقات نمودیم و فیها برگرفت و خلق کثیر و حلقه ارادت
 در آید از آنجمله شیخ الاسلام صدر الدین مفتی دارالخلافه دلی که آن سباط شیخ شهاب الدین
 سهر روی بود مولانا نور الدین امام شیخ در باره او فرمود نور کاشفی الدارین و او چند
 چیز کلام الله را بنجدت شیخ تصحیح فرمات نمود و بامات نماز ما مورگشت ارشاد الخیرین را
 دوست را تمحورف آنرا سطلعه کرد کتابت لطیف مضمین مطالب عالییه و صدغالیه بسیار
 باید که این کتاب را با خود نگاه دارند و بزبان کار بند شوند منقولست که روز و شب سماع شهر
 بریع الاول ستمه سبع و اربعین سوخته بندگی نمودیم که دو ماه شد که هر روز یک ختم کلام الله
 بروح پیستوح سلطان المشایخ نیکم و بر بادا و بعدا دانی صلوة فجر باین روزه مقدسه مشغول
 میباشم امر و زینبایت العالیین جلشانه و دستگیری شیخ الاسلام بر بان الدین که مر این
 درگاه قفولین فرمودند و از آن فضل و کرم مشاهده کردم این بیت از مرقد سطله سلطان المشایخ استماع
 نمودم فرمود بسیار حسن خود که بانم از تو آسوست به تو حسن من بخود می خدا هست بیفرا
 و آخر الامر سلطان محمد زلمه در باره شیخ نوشت که ما ایشانرا محترم کردیم اگر خواهند به
 اقامت و زرنده و اگر خواهند بجهنم محرمین زادشرفها الله تعالی شریف برند زاد اعلییه
 کرده میشود و اگر خواهند رجوع بدولت آباد کنند سلطان محمد عنقریب در زادشرف فوت کرد سلطان

فیروز بر تخت فرمازد و ای شست و بر خلیج استعجال سایه وصول براحت دلی افکند و شهر دوم
 ماه صفر یوم الاثنین ۱۳ شنبه این خمین و سبعمائه شرف خدمت شیخ دریافت و لباس کرد که
 دلی را با قارت خود مشرف سازند شیخ فرمود ای خدایا که عالم مرا بگذارد که بتماز نه خواجده بسنی
 شیخ بران الدین بمیرم رعایت شما در باره من همین است سلطان روز دیگر سامان سفر از
 نقد و نسیب ارسال داشت شیخ زین الدین بقصد زیارت مرقد متوسل شیخ فرید الدین گنجشکر از راه
 اجدوین کرد شیخ نصیر الدین محمود و دیگر خلفای سلطان المشایخ و اکابر و شایه زاد و او امر را
 تا حوض شمسی مشایعت برآمد شیخ نصیر الدین محمود در کنار حوض شمسی مستقبل قبله نشسته دعا می
 خواند و عمامه از سر فروق شیخ زین الدین برداشته عمامه خود را بر سر او گذاشت و بعضی تبرکات از
 سلطان المشایخ و از خود تسلیم نموده بود و مع پرده خت شیخ زین الدین با وجودین روان شد
 روز و غل شدن اجدوین صاحب سجاده شیخ محمد بن شیخ علاء الدین بن شیخ فرید الدین گنجشکر
 قدس الله سره هم بر طبق بشارت شیخ فرید الدین به استقبال برآمد با وجود کبر سن که عمر گرامی از
 صد متجاوز بود ادب و احترام و ارضی غایت سجا آورد شیخ زین الدین ششپان روز روز گنبد
 شیخ فرید الدین در سبب مشغول ماند غیر از اوقات نماز بر نمی آمد و شبانه روز چهار قرآن ختم میکرد
 عهده سه روز مجموع دو اوزه قرآن ختم کرد و قریب یکماه در اجدوین اقامت و زرید وقت
 صاحب سجاده بعضی تبرکات شیخ فرید الدین عنایت فرمود و تا یک منزل شایعت نمود شیخ زین الدین
 در حین معاودت و کن لغرم زیارت خوابه بزرگ معین الدین حشینی رح را با حیرت گرفت و بعد در
 آن مقام واجب احترام کیفیت در سه و هفتاد خلوت گزید و روزی چهار ختم مجموع است و هفت قرآن

ختم کرد و فیوضات فراوان اندوخت و مردم بسیار بستادار و ت مشرف شدند از آنجا
 منوچهر دکن گردید و بعد از طی مراحل قطع منازل دولت آباد را بمقدم منقضی توأم شکست
 برین ساخت و در این ایام خلافت آن دیار قاطبه رجوع آورد و در مسلاطین و امر اغاشیه
 بروش کشید هنگامیکه بهرام خان ماژدرانی حاکم دولت آباد بنی و زید سلطان محمد شاه
 لشکر کشید و بهرام خان از سر که رو یافته خود را بعت برن و باد بقلعه دولت آباد رسانید
 و سلطان یلغار کرده بدو گردید و دولت آباد رسیده و زنگر محاصره شد بهرام خان در
 گرداب جهنم افتاد و شب لباس اقیقر داده بمبرل شیخ زین الدین رفت و چاره کار پرسید
 که اگر فرمان شود قلعه را گرفته اعلام مدافعه را فرارم و اگر امری دیگر سراوان حال باشد ایستادم
 تا بدان قیام نایم شیخ فرمود المشکاک و مؤمنان آنچه بهبود شما در آن است بیگویم بقلعه
 در آمدن و در بروی خود بستن از خرم و عافیتنا از لیشی مستعد است زن و فرزند را بر ما
 گرفته از اموال و اسباب قطع نظر باید کرد و توقف را مستلزم نماند و آنچه همین است از کجرات
 پیش باید گرفت بهرام خان در منزل شیخ نشسته زن و فرزند را پیغام فرستاد که خبر دیده بنگ
 بیایند تا زیارت کرده از انقاس متبرکه است و دعوت نموده باز بقلعه و آیم متعانه و ملازمت
 او محل اعتماد بود و معامله را فهمیده در ساعت سپان را زین کرده و مردم ضروری را سوار کرده
 بمبرل شیخ آورد و شیخ دست مبارک بر پشت بهرام خان کشیده گفت سوار شو تو بفرستی
 سلامت شامل حال شما خواهد بود و بهرام خان متوجه کجرات شد سلطان محمد شاه بر فراز گوی
 تا سر حد کجرات یلغار نمود و چون بگریختگان زید غضبناک بدولت آباد برگشت و نمایی با شیخ

زین الدین علاءه بخش سابق گردید چه پیش ازین در اول سلطنت مهشایخ حاضرانه و غایبه
 با سلطان محمد شاه بیعت کردند مگر حضرت شیخ که بواسطه شرک و خمر و ارتکاب منایم با ارباب
 و گفت سزاوار ریاست خلک نیست که در حفظ سناریات محمدی کوشیده هر آید علانیه
 پیرایمون منایم نگردد و سلطان بعد معاودت از تعاقب بهرام خان صاحب خاص خود
 نزد شیخ فرستاد که در مجلس من حاضر شود بعد از آن قاضی شهر را فرستاد که بهر نوع شیخ را زرد
 من بیاید و اگر نیاید برخلافت من اقرار کند و دستخط ثبت نماید شیخ جواب داد وقتی سیدی
 و دانشمندی مخفی دست کفار افتادند رئیس کفار گفت هر که بت راسخه کند او را مان و
 گردن زنند اول دانشمند را تکلیف کردند دانشمند بر آید که ای اَلَا مَنْ اَكْبَرُ وَ قَلْبُهُ مَطْمَئِنٌّ
 عمل کرد و بت راسخه کرد بعد از آن سید را تکلیف نمودند سید گفت حجی که دانشمندان
 کرد و حجت من بهم بست و مع ذلک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جبین است مرا نگذار
 و سجده تعظیم رسانیدن چون نوبت بخدمت رسید گفت تمامی عمر من در ارتکاب منایم سپید
 گزشتند و دانشمندان سید و سرمای من لا اله الا الله محمد الرسول الله است اگر من
 از دست دهم فردا حال من چه باشد اگر سزا رفتن جدا کنند من بت راسخه کردنی نیستیم شیخ
 شیخ بعد از بیان این حکایت فرمود من مغفث بلکه برتر از آن مغفث اگر مجلس حاضر شوم
 یا سخاوت تو اقرار نمایم چون انجرف سلطان رسید در خشم شده قاضی شهر را فرمود
 بگو که در شهر من نباشد شیخ بے توقف مصلی برشود انداخته متوجه روم مقدسه و در
 مرقد شیخ برهان الدین قدس سره مصلی بنیادخت نوشت و گفت حال امر و باید که مرا از

بجنابان سلطان از تشوی که کرده بود پشیمان گشت و سجد مرتضی کفایت فرستاد که در سفر
 نروذ بعد از آن شیخ در روضه اقامت کرد و در کتبی دیگر سلطان محمد بدست خود این
 نوشته مصحوب الشریعت ترشیخ فرستاد: من زان تو زان من باشم چه
 خوش باشد عشق اتفاقی پیشیخ گفت اگر سلطان محمد شاه غازی در حفظ اسم
 شریعت محمدی بگوشد و شرانجامها از ممالک محروسه برانداخته بطریق پدر عمل کند و در
 حضور خلق شراب بنخورد و قضاة و علما و صدور را امر نماید که در امر معروف و نهی منکر
 جفا جمیل نمایند از زین الدین فقیر دوست ترک کسی نخواهد بود و این رباعی بدست سیاحت
 تاسن بزیم بهانه جوئی مکنتم بزین سنگلی وینک غمی نه کنم
 آنما که بجای من بدبیا کردند گردست رسد بجز نگوئی نه کنم
 سلطان محمد شاه از خطاب غازی که بر زبان آهوس جاری شد خوشدل گردیدیم و فرمود
 که آنرا بر القاب او بفرزاید و بی آنکه در آنوقت میان ایشان ملاقات واقع شد و بگایر
 مراجعت نمود و دو کانهای شراب فروشی انجیس ولایت دور کرده در ترویج شریعت
 غرامساعی جمله مبذول داشت و وزدان و مفسدان دکن که مشهور آفاق بودند و
 قطع طریق شمار خود ساخته روحل و قواقل میزدند بگی ممت بدفع آنها گماشته بحکام
 اطراف اشارت فرمود که حدود خود را از وزدان و مهنران پاک ساخته سر با رجعت
 عبرت و مجرائی خدمت روانه در گاه سازند و حکام حسب الامر مابکن وزدان برآمده
 در مدت شش مہت ماه اثری از ان طائفه واجب الدفع نگذاشتند و قریبست هزاره

و زود و حرامی بگلبه که آورده در حوالی شهر از آن سرچاپو تره مال بستند در راهها از دست
 رهنمان بمن گشت از آنجا که سلطان محمد این کار با محض برای خوشنودی خاطر شیخ
 زین الدین بظهور رسید باینکه پیوسته با حضرت شیخ ابواب مراسلات و مکاتبات
 داشته و لوازم اخلاص و اعتقاد بجای شیخ نیز از امر معروف و نهی منکر او خوشحال شده همیشه
 مکاتبات بطرف تقلم می آورد و در ملک راجه سید سلطان بن فاروقیه برهانپور مرید شیخ زین الدین
 است و از خرقه ارادت و اجازت یافت ملک راجه در او اهل حال از پیشگاه فیروز شاه فرماوا
 دلی بجاومت تمام فیسب من مضافات خاندان سرفرازی باینکه در ۸۲۰ هجری قمری در سن ۷۰
 بان سرحدت و حسن تدبیر و فزونی شهر را جاهد سران آن ملک را مطیع و متقاعد و خود ساخت
 و رفته رفته در نگاه سلطنت بهر ساینده در ۸۳۰ هجری قمری ثانیاً جهان فانی را وادع نمود
 پسر بزرگ خود نصیر خان را و بعد ساخت و خرقه ارادت و اجازت که از شیخ زین الدین
 یافته بود با و تقویض کرد و همچنین در مدت دولتی سال کسری که با و شاه فیروز در آن
 خاندان بود و خرقه ارادت و اجازت بظناً مجد بن برکه و بعد میشد با و سپهر تا آنکه بپادشاه
 بن راجه علیخان که خاتم آن ملوک است آن خرقه یافت و نصیر خان شهر برهانپور کناره
 آب تپتی بنام شیخ بران الدین غیب مقابل آن زین ابودان طرف آن نام شیخ زین الدین
 در یک روز بنا نهاد برکت حضرتین علیهما الرتمه و حسن اعتقاد نصیر خان محمودی شهر برهانپور
 در آنک فرصت بجای رسید که شرح ووصف نتوان کرد و امر در باقی است و زین ابودان
 تقصیر عظیم شد احیسن یکی از مردان شیخ زین الدین ملفوظات شیخ را جمع کرده و در پی این تقصیر

پاره ازان کتاب درین جریده نقل کرده می آید امیر حسن گویشی بنده کینه پسید
 این بیت چه معنی دارد نظم کنی خزنایا تو اله الصب آن تری : متنازل من یقوی
 مُعْطَلَةٌ قَفْرَاءُ بس است غم عاشق دیوانه اینکه بنید منازل محبوب از محبوب خالی
 فرمود مشایخ برای نشسته اند که باطن مریدان را بزرگتر معبود گردانند بلکه حق کاسیغنی
 اَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَلَكِنْ سَعِيَةً قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ حِينَ بَاطِنُ كَسِي سَبْحَ يَازِيدِ كَرَمِ
 معبود گشت نمود المراد او اگر لغو باشد معطل ماند هیچ مصیبت و خزن بالاتر ازان نباشد و
 پس این دو بیت چیست نظم یا عا ذل العاشقين دَعْفِيَةً : أَضَلَّهَا اللَّهُ كَيْفَ
 تَشُدُّهَا : وَفِي قَوَادِمِ الْحُبِّ رَهْوَى أَحْرَنَارُ الْحَبِيبِ كَرِيمِهَا : أَحْرَقَ الْعَالَمَ أَرْكَو
 هر دو بیت از ابی الطیب تمیمی شاعر مشهور عرب است ترجمه اش اینکه امی ملا سنگر عاشقان
 بگذارد روی را که گمراه کرد ایشانرا خدا تعالی چگونه راه نیامی آن گروه را و در دل عاشق
 آتش عشق است که گرمترین آتش و وزخ سردترین آتش عشق است امیر حسن گویش
 حضرت شیخ فرمود آتش و وزخ با آتش عشق کجا برابر آید ایام عیبه السلام را گفتند فرمود آتشی
 عظیم افزوده است ترا در آن آتش خواهد انداخت گفت چه باک نادر قلبی احرمین نار
 نمرود : و چون فرود می قیامت بر حکم وعده که ملائک جَهَنَّمَ ووزخرا انداختند که هسل
 اَمْتَلَاتِ ووزخ گوید هسل من خرید پس جنگلی مومن و کافر را در آزند که اِنْ مِنْكُمْ اِلَّا
 و آرزوها چون ووزخ نور مومنان بنید بگریزد و فرماید کند که خنجره یا مومنین فَاَنْزَلْنَا
 اَطْفَاءَ نَادِيٍّ یعنی بگذرای مومن پس بدستی که نور تو خاموش کرد آتش را پس مومنان

بگذرند و آتش در کافران چسپد فرمود کسانیکه در طلب دنیا گردیدند و هر صمی و پسند
 بستور فراش میماند پر دای غفلت در دیده شان فرو کشیده اند میدانند که مگر راستی قطع کرده اند
 چون ناگاه پرده بر دارند خود را هم در قدمگاه نخستین آیند قل هل ننبئکم بالاکخسرن
 أعمال الذین ضل سبیلهم فی الحیوة الدنیا وهو یحسبون انهم یحسبون صنعا
 فرمود نصیحت بطریق کنایه باید گفت بکلماتی و نظیری بحال کسی چون صریح گویند خصوصیت
 باشد نصیحت چه نصیحت او نصیحت خصوصیت آنچه در ظاهر است و آنچه در باطن است و آنچه
 صریح گویند خصوصیت سلطان الشیخ نظام الدین فرمود و کلامنا اشاره فاذا صار عبارة
 صار جبار یکی پسید اگر میدی جا پیوند داشت و آن پیر باطل و ریادگیری پیوند نماند کرد فرمود
 او را فرض است باو گیری پیوند کردن زیرا که اگر وی سستی نماند گزار و چون دانست که قبکست
 دیگر است هم بر آن سمت ماندن روان باشد و مقصود از جمله توجه سخن است که ابراهیم علیه السلام
 گفت اِنِّی وَجِهُ وَجْهِ الَّذِی قَطَرَ السَّمَوَاتِ الْاَرْضَ حَنِیْفًا و مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ
 و عن از جهات منزه است و چنانکه کعبه قبله ظاهر است صلی الله علیه و آله و سلم قبله باطن هر که توبه
 آنحضرت کرد و حق ان الذین ینابغونک اما ینابغون الله و من یطیع الرسول فقد
 اطاع الله قل ان کنتم تحبون الله فالتبعونی یحبکم الله و یغفر لکم ذنوبکم رضی الله
 عنهم اصحابی کالجواهر یا یهوا اقتدیتم اهلتم و انما ندر رسالت رسول علیه السلام
 یافته اند بر یکی قائم مقام معطف او قبله طالبان خداست و این طائفه را علامتی است که
 با وجود علم و رونق و در ایشان هستی باشد چنانکه بار خدای تعالی سفیر علیه الصلوة و السلام خطاب

كَوَاطَلَعَتْ عَلَيْهِمْ كَوَلَّيْتُمْ مِنْهُمْ فَرَادَا وَكَلِمَاتٌ مِنْهُمْ رَجَبًا اِمَّا كَسَانِيكَ شَيْخِي رَا از خود گرفته
 وایشی را از خود گرفته اند و ایشانچنینی کمال نیافته بلکه نیستند متابعت ایشان محض ضلالت است
 اینهمه شیخان خزانست چه برنازندت زهر پست چه فرمود در کار دین متابعت بهترین از خود باید کرد
 و این ظاہرست که در کار دین متابعت کتری از خود مثلاً مروی و دلیت تنکه و اردا اگر او
 خواهد بر طریق کسی زندگانی کند که چار صد تنکه حاصل دارد و نصیحت شود پس از باید که بر طریق
 کسی دو که صد تنکه حاصل آرد صد تنکه در گرد صدقات و خیرات و هدایا هم دنیا خوش گذرند و هم
 دین فرمود نیک و ان تربیت در میان از عویش مرصده آموخته اند اگر مرصده از ناخوردنی با پسر بکنند
 مزاج فرزند صالح شود و الا اینجا در فرزند اثر کند فرمود مردان خدا بتعلم آهی خیر که در علم
 عقل خلق نگنجد لاجرم تخفیر و تفصیل کنند کار دین از مضر برین آمد مضر تعقیب کنگان گفت
 اِنِّي لَاجِدُ رَيْحٍ يُوسُفُ لَوْ لَا اَنْ تَفْتِدُوْنِ اَوْ اَلْقَسْتُ بِاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلٰلٍ اَلْبَقْدِ
 سو گند خوردند و آن و لایم ناکید در آوردند و اضلال را تقدم کردند و دیگر قصه موسی و
 در نبوت خضر اختلافست بعضی نبی گفته اند بعضی ولی و موسی علیه السلام پیغمبر مرسل صاحب
 شریعت و کلیم الله و با چندین کمالات از خضر علیه السلام صحبت فرست جواب باینست اِنَّكَ لَنْ
 تَكُنْتَ طَبِيعَ مَعَ صَبْرًا اِنْ بَرَأَيْتَ مِنْهُ هَيْتَ و لَنْ بَرَأَيْتَ فَعَلَىٰ كَيْدٍ بَدَلًا عِلْمٌ عِلْمٌ اِنْ تَوَكَّلْ
 موسی علیه السلام سگیو میسجد بی اِنْ شَاءَ اللّٰهُ صَبْرًا وَاَلَا اَعْصِي لَكَ اَمْرًا اِنْ بَرَأَيْتَ
 و فرمود علم باین شَاءَ اللّٰهُ مقیمند و خضر مقلد حکم میکنند و سه جا این امر را مکرر بیان فرمود
 شد که خضر علیه السلام گفته بود قُلُوْبُ الْعَاشِقِيْنَ كَالْعَيْنِ تَرَى مَا لَا يَرَاهُ النَّاظِرُ فَنَظَرُ

فرمود هر که قناعت را ترک دهد و بجزص مبتلا شود شیطان او را سنگ فلاخن سازد و هر سبب
 که بداند فرمود آن سنگ بچینه میشود و دو تو مان سطره بچینه میشود و دو تو فرمود و عمل
 آن باشد که حق تعالی فرماید وَجَعَلْنَا هُمْ فِي الدِّينِ وَالْجَعْرِ وَنَجْوَاهُ اضَافَهُ مِیْکَنْدُ که ما بر اویم ایشان را
 در ملک ملوک و این را در عالم ظاهر نشان است درخت میوه دارد و نوعت بعضی تنه دارد و بی
 چون خرما و نغزک که بار خود را خود حاصل است و بعضی بچینه و ضعیف چون انگور که بار او دیگر
 حاصل است هر که کارهای خود را بحق حواله میکند ضرورت او را برگردد و اقامه نگذارند و از همه
 حال و مقامات بگذرانند و حاصل او عنایت حق باشد فرمود و وقتی پیش و نشمندی تعلم سکروم
 روزی شکایت انبای روزگار در میان آمد و نشمندی فرمود مولانا زین الدین این عالم کون
 فساد است و اینجا رحمت میطلبی بیا قصه دیروزه بشنو و رخانه مادختی است گن بسیار کرده است
 از سبب شیرینی و لذتی که در ماهه گلهاست پرندگان حقیر و ضعیف بیرون از قیاس جمع آید
 بودند کجنگان پدید آمده بودند و آن پرندگان ضعیف را خوردن گرفتند ناگاه گریه و فغان
 بود و قصد کجنگان کرد و کجنگان ترسیده پریدند ناگاه سگ آمد و قصد گریه کرد و گریه سخت
 پسر که برخواست و از سبب گریه سگ را بجایند من میخواستم که سبب سگ پسر که از بنام
 ما در او نگذاشت اکنون بین مولانا مطلوبی دیگر پسر که مطلوبی دیگر ما در او نگذاشت
 دیگر و کلمه آخر اذ لک تقدیر العزیز العلیه فرمود هر کسی را در غلت انیت مختلف است
 ادنی اینکه از شر خلق خلاص یابد و این یک پایه بالانکه شر خود را از خلق دورتر دارد فرمود
 الصوفی کایجا و مصلحا که بعضی همه بهت و نهمت و جز سبکی خداست نباشد فرمود

کلمات المشایخ جنود الله تعالی فی الارض ساکنان بدین جنود نفس شیطان او
 ظفر یافته اند فرمود حق تعالی خواجگان ما را همه وقت یاری کرده است وَكَذَلِكَ حَقُّ
 عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ فرمود بنندگان را از جناب باری تعالی سراسر استیلاست مثلاً چون
 بول بیرون آید وضو فرمود نجاست جای دیگر و شستن جای دیگر اگر مخرج بول نشوید روا
 باشد زیرا که کم از دام شریعت چون منی بیرون آید غسل فرمود حکم شد که تحت کل شعرة
 جنابة بول با بقا نخس و خروج آن وضو است و منی با خلتان ظاهر در خروج آن غسلت
 تا معلوم شود که سراسر استیلاست فرمود لا تزن الخلق بمیزان نفسك و ذن نفسك
 بمیزان الموقنین لذی فضلهما و افلاسك یعنی وزن کن خلق را بر ازوی نفس خود
 و وزن کن نفس خود را بر ازوی ارباب یقین تا بدینی افزونی سرای ایشان و شهیدت
 خود بری از مردمان شیخ زین الدین اول کتابی نوشت منی بلیل الساکین مثل بر
 کلمات قدسیه و ثانیاً کتابی در سلک تحریر شهید پیش حب القلوب من مقال المحبوب
 و ثالثاً کتابی تالیف کرد و هجته المحبته نام نهاد و بعد مراجعت شیخ از وی این نسخه منظر اقم و نحوه
 رسیده نواید است پنج ملاقات در قید قلم آورده آغازش منضم ماه شب خمس و خمسین و بیست
 تا آخر ایام جناب شیخ رحمه الله تعالی در اینجا منویسید منی سخن در عشق و محبت افتاد فرمود
 ز عقل اندیشه بازاید که مردم را بفرساید گرت آسودگی باید بر و عاشق شوی غافل
 پس چه باید کرد در حصول عشق باید کوشید و در بنیاه عشق باید افتاد و تا از همه آنها و محنتها بجا
 یانید و هیچ راهی سوی حق نرود که از راه عشق نیست بولفضولی سوال کرد عشق عظامی است

یا تعمیلی فرمود ارسال انبیا و تنزیل کتب و انهما اولیا همه برای تعلیم و تحصیل عشق است
 بی نور اتباع رسول صلی الله علیه و آله و سلم بے نور ولایت شیخ این را نتوان یافت زیرا که
 شیاطین بجن و الاثن را نهایت نیست بی ولایت بلیقدم بر دستان زنده قل انکم
 یحیون الله فالتبعونی یحبکم الله بعد هر دو آن بود الفصول کرد که آنچه شما فرمودید
 آن هم است اما آنرا چندان بقا نباشد زیرا که در حمایت نور ولایت و نبوت نیست بیان
 ولایت و نور از صفت ضلال فارغ اند انک تقدی الی صراط مستقیم سخن درین
 که مجبوران چندان تعلق نیست فرمود بزرگی بود گریه دشت هر بار که طعام پیش آن بزرگ
 میکشیدند گریه استیادی فریاد میکردی و ز می طعام پیش آن بزرگ کشیدند یاران دیگر هم
 بر سر طعام نشسته بودند گریه آمد و حبت قطعه گوشت از کاسه ربود آن بزرگ گفت گریه
 حرکتی غیر عادت کرد و تفحص کنید یا سعی در رفتن دید که بچپا آورده است باز آمد و حال آن
 باز گفت آن بزرگ فرمود آن ساعت که تنها بود و التفات هیچ سونیکه و اکنون که بچپا
 فضیحت شد سخن در جمله افتاد فرمود که در آن شر مطلوب نباشد شروع است چنانکه اگر
 مردی را طلب آمد و باشد او را ملاقات مطلوب نیست از سبب مخالفت طبع با بیم عیب
 یا ترک او را و او غلامی از فرستد آن غلام دست بر دیوار بیاورند و گوید خواهی آنچه
 دورول اشارت بسوی دست خود کند یا خواهی بر آبی سوار شود و گویند خواهی سوار است
 اینچنین جمله درست باشد اما حیایه که در آن شر مطلوب باشد حرام است این بر دو نظر در
 کتاب الله است شروع در راهی متمسک بویب علیه اسلام که اگر مدقامت کند غلام باشد و اگر

سوگند افند و ممنوع در قصه مهتر و او و علیه السلام قوم او را فرمان شد که روز شنبه صید ما
 نکنند و آنوقت روز شنبه روز عبادت بود چنانچه امر و زانو دینه قوم حیدر کردند و مغانکما
 کا فتند شنبه بای پر شدی کیشنه میکشیدند در باب عمل بی ریا فرمود در ویشنی تلباوت
 کلام الله مشغول بود و زیاده دید که درون خانه می آید آیتی برای شنوانیدن و زو مانده خواند
 و زو چون دانست که کسی بیدار است باز گشت خواب بر و در ویش غایب کرد و در خواب بید
 گوئی تیاست قائم و فرمان شد که اعمال بنندگان بسنجید در نوبت در ویش چون تلاوت
 آن شب سنجید بآیتی که بلند خوانده بود بسنجید در ویش گفت اینهم تلاوت منست گفتند
 این آیت برای حق نخواهدی فرمود عمل بر چند معنی باشد اطلاق در آن زیاده تر و قوی و در
 در نگاه بهی از صحرا آورده هر چند میسخت آتش در میکرفت چون تفحص کردند معلوم شد که
 در ویش و آردون بهی از لقب آه و یو ارسولان امین الدین را گم گاه ساخته بود قاضی
 صد الدین مفتی دار الخلافه دہلی و در حضرت شیخ گفت اگر ریاضات جمیع مشایخ بهی را
 استحا سنجید گفته مجاہد استحضرت راجع آمد معذ او و حوصله وسیع و زنی نداشت شیخ زین الدین
 روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول وقت نماز عصر در آن صبحی و سبعمین و سبعمایه قدم به
 معموره اخروی گذشت لفظ ملا و تاریخ یافته اند و مرض موت مطلقاً چیزی تناول نکرد
 همین آب میخورد و درین ایام نمازها باقیام ادا کرد و بیچستی و فطلی و سبعمی فردا گذشت سجد
 دستار ستیاده می بست شخصی عرض کرد که درین محل قیام از شما ساقط است فرمود باز
 حدیث عمل کرده باشم مَنْ تَعَمَّقَ قَاعًا وَ تَسْرَوَلَ قَائِمًا اَتَدَاهُ اللهُ بِلَا اِلَادَاءٍ لَكَ وَ بَعْدَ اِيَّامٍ

عرض کرد که جوانی کوه روضه بسیار سروسخت در خانه دولت آبا و تشریف باید فرمود گفت
 بگذارید که برستانه شیخ با ششم آخزمین جا خوانند آ و در این بیت بر خوانند اگر خواننده
 بکوی دوست برند ز بی حیات نگو نام و مردنی بسعادوت به روز نقل خواهد شهاب الدین
 و خادم بعضی از این شیخ برهان الدین مثل مولانا شمس الدین فضل الله و مولانا تاج الدین احمد
 و غیر هم حاضر بودند مولانا شهاب الدین عرض کرد که ای اران عرضی دارند اگر فرمان شود گذر ایشان
 نمایند فرمودم و آتم باز ای اران تصریح کردند که وصیتی باید کرد کسی خلیفه باید ساخت که وصیت
 مبارکت خدی شیخ بر شیخ برهان الدین وصیت کرده بود ساکت ماند کسی خلیفه کند و اجازه
 مرید گرفتن نداد چون وقت نماز دیگر آمد زانی معلوم شد مولانا شهاب الدین خادم مای مبارک
 گرفت و عرض کرد که مخدوم وقت نماز دیگر رسیدت بجزو آنکه این حرف بگوشت سیدت شد
 بر صلی آمد و نماز تمام او کرد و بعد از او ای فرض سز مبارک بسجده گذشت و جان شیرین جان
 آفرین سپرد و مصرعه اگر میرد کسی بی بی این مرگ + خواجگاه ملائک نپاهش در و در
 روضه مقدسه علیحدّه از مقبره شیخ برهان الدین غریب سر سه شاه جلال الملقب
 بکنج روان قدس سره از بزرگان قداما و خاصان درگاه کبریت است دوم او
 درین دیار بر زبان قدوم بزرگان چشمتیه مقدم میدارند و میگوند ملفوظات شیخ تلکاج
 حوادث رفت بنا بران احوال و منفوق گذشت اما بزرگی و ولایت او طبقه بعد طبقه تواتر
 رسیده و امر و زمر قدس نورش مهبط انوار برکات و کعبه حاجا ارباب صاحب است و عمارت
 عالی دار و دور و امان کوه مطبوعی واقف شده مشرف با بگیر عمیق و سیمی که دعوی شمشیر با
 اعظم

می نماید و اطراف آنگهر را دیوار سنگین زینیه و ارکشیده از دهنایت تنانت بجار برده و در ستم شکا
 این مکان نشین کیفیت خاص بهم میرساند و آنچه میگویند که این شاه جلال بهین شیخ جلال
 تبریزی است که ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار واقع شده و بسبب تقاضای شیخ نجم الدین صحرانیم
 الاسلام دینی از آن شهر آورده اصلی نزار و شیخ جلال الدین تبریزی از هلی برآمده و به بنگاله
 رفت و در بهانجا عالم عقبه خرامید شیخ عبدالحق دهلوی و راجا الاخیار سفیر پادشاه
 جلال الدین تبریزی در بنگاله است یزاد و تبرک به شیخ غوثی صن در گلزار ابرار شیخ
 افضل در اکبر نامه مینویسد که خوابگاه او در بندر ویومل از بنگاله واقع شاه خارقه
 ستره مولد اوجی پور و از دودمان سیادت است سلسله ارادش شیخ عبدالقادر
 جیلانی رضی الله عنه میرسد باین طریق شاه خاکسار مرید شاه تمهات او مرید شاه
 نجیب الدین و او مرید شاه رکن الدین نوری و او مریدشان شده و او مرید شاه صید
 و او مرید شاه بدر الدین حقانی و او مرید شاه عبدالوهاب محرم راز و او مرید الحسن
 شاه کومین و او مرید نسیم الدین صاحب دوست و او مرید سید زین العابدین و او مرید
 سید عبدالرزاق و او مرید پیر گوز خود حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه
 شاه خاکسار مجذوب طور بود خلائق و رخصت او اعتقاد کلی داشته اند در کوه روضه
 مقدسه سکونت اختیار کرده و در او اسط سلطنت عالمگیر پادشاه رخت سفر بنام باقی
 پرست و در کیمه خوده خون گردید ام و زاده امکاشش جامی بصفا نیست و در رسوم
 ابرار این این قطعه زمین را اقیانوسی دیگر است و تمام کوسهستان روضه شیخ جاسر

باین خوبی کل نمیکند و در نجا آبگیر دل پذیرست که اطراف آن کوه احاطه کرده مگر سمت
 برآمد آب که در زین طرف سد می بسته اند ملند و در موسم پرنهنگال این آبگیر خن عجمی پیدا می کند
 گو یا آئینه است در موسم سبز با گین الماس است در خانه مینا کار و ازین آبگیر نهر عظیم
 کنده برودند آورده اند اکثر شهر را آب ازین نهر می رسد مخفی نه ماند که قبر سلطان او ^{نیک} پ
 عالمگیر انار الله براند ^{در خط} شیر شیخ زین الدین قدس سره واقعه شده تا ^{شاه} این یاد
 عالیجاه از غایت ظهور مستغنی از زمان آرائی خانه بیان سب ولادت او در ^{سنه} ۱۰۲۸
 سبع و عشرين و الف و جلوس او در ^{سنه} ۱۰۳۸ ثمان و ستین و الف و نعل جن تاریخ است
 و انتقال او بجاور لایزال ^{در سنه} ۱۰۳۸ ثمانه عشر و مایه الف عالمگیر از جهان رفت تاریخ و
 درین مکان اشرف و در نظام الملک مدفونند کی نظام الملک بران شاه مجری داد
 احمد مگر که احوال او را موزین مفصل نقلیم آورده اند و فائش در ^{سنه} ۹۶۱ هجری و ستین
 و تسع مایه اگر چه استخوان او را بکربلا نقل کرده اند اما بقیه حسب همین جا خاک گردیده و بر ^{سر} او
 گنبدی ساخته اند و امروز باقیست و در سال مذکور سلطان محمود والی گجرات و سلام شاه
 فرماند و امی دلی نیز ازین عالم رحلت کردند مولانا غلام علی پدر محمد قاسم فرشته حسب
 تاریخ مشهور گوید ^{در سنه} ۱۰۳۸ سه خسر دوازده و ال آید بسکیال که مینداز عدل شان دارالامان بود
 یکی محمود شاهنشا گجرات که بچون دولت خود نوجوان بود و دوم سلام شاه سلطان ^{دلی}
 که در ^{سنه} ۱۰۳۸ صا جبران بود و سوم آمد نظام الملک بجری که در ملک کن خسر ^{نظام} بود
 زمین تاریخ فوت این سه خسرو چه می پرسی نه و ال خسروان بود

دوم نظام الملک اصغری بن غازی الدین خان فیروز جنگ بن عابد خان
روح الله را و احمق تا ما بچه لوای سلاطین اسلام بر سواد هند و ستان نافه امیر
باین جلالت شان برسند امارت قدم نگذاشته اختراع این صاحب اقبال از
آغاز عمر تا بحکم بر مدارج ترقی صعود نمود و از عهد عالمگیر تا عهد محمد شاه در هر عصر کن
سلطنت و مدار الهام خلافت بود و قریب سی سال بایالت تمامی صوبجات دکن پر دست
و مدارگی که قلم و چندین سلاطین ذوی الاقدار بود از کنار دریای زبد آنا اقصا
سیت بند را میسر و رفقه بنده تصرف داشت و فتوحاتی که حیرت دیده زرم آنمایان و زنگار
باشد بجزر ظهور آوردار باب استحقاق را بحجرات و بمرات فرادان نواخت سادست
و علما و شیخ و یار عرب و ماورالنهر و فراسان و عجم و عراق و هند آوازه قدر دانی
استماع یافته بود بکن آوردند و در خرقهت خطی از احسان عام اندوختند و ولادت
او در ۲۸ شین و ثمانین و الف و ابتدای ایالت دکن در ۱۰۲۳ شین و ثمانین و مایه
و گلگشت بباقرین بیست چهارم جمادی الاخری روز یکشنبه آخر وقت عصر ۶۱ اله
و شین و مایه الف زیر خیمه در سواد برهان پور واقع نشین مطهرش بر وضه نهادند
پایان مرقد شیخ برهان الدین غریب قدس سره مائل جانب قبایح جاک سپردند و در وقت
فراغ از مهمات علی متوجه شهر مشهد و اصف تخلص میگرد و از سنا بچ طبع و تقاد دست

سرسه در حشیم قیامت از عبا رم کرده اند
اسه پانچ و فاق آب و هوا نیکه تو داری

تا شهید خجسته تر گمان یارم کرده اند
افسوس که با طبع ثبات نیست گویا

از خضابم مطلب مطلب دیگر سجیال دل این قدر است که آن بنگهان رزم نکنند
و درین سال محمد شاه فرمانروای هندوستان و عثمان و الدوله قمرالدین خان
وزیر اعظم نیرب عالم جاودانی حشر امید را رقم بحرف گوید **نقطه**

سه رکن مملکت هند از جهان فرستند	فنا و حیف سه دریکانه از کف دهر
برای رحلت بر سه یافتیم تاریخ	نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر

و اینست رقم الحروف کویه تمبیه قطم	
گشت تاریخ چون کشیدم آه	سوت شاه و وزیر و آصف جاہ

دیگر متوجه بیشتر تاریخ یافته ام توافقی اسم نظام الملک و توافقی مدفن و توافقی
سه رکن عظیم شان از کشور هندوستان و توافقی مرتبه احاد و عشرت یعنی احد
و ستین و توافقی اسم مورخ سابق و لاحق از عجایب اتفاقا است بر ضمیر آرمیه نظیر
بوشمندان جلوه نماست که نامه پردازان را در طرح توالیف اغراض مختلفه منظور میباشد
و خلاصه اغراض انست که اگر صاحب دلی نظر التفات را بر جاوه سطور جولان دهر **طراوت**
نقوش را بدعای خیر ما دارند و اینست بیستی جلوه ظهور بر وجه حسن نیاید که علم کمال
مؤلف حاصل باشد بنا بر علی بن ابی طالب این زوایه نشین نمود خود را روشناس مطالعه
کنندگان می سازد فقیر غلام **عبدالمخلص** بنیاد الحسین بنیاد الواسطه اصله و الکرام
مولد از فشار و آنستقی بنیاد پیشنی طریقه در تاریخ است و پنجم صفر ۱۱۶ است و غیرت
والف بباس مبتدی پوشیده و در ریگان آگاهی سرشته تفصیل علم بدست آورد **کتاب**

از بدایت تا نهایت در حلقه درس استاد محققین میر طفیل محمد بگلامی طاب ثراه
مرتب گردانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب و غیره از خدمت قدس
منزلت علامه مرحوم جدی و استاذی میر عبد الجلیل بگلامی طاب مضجعه اخذ نمود و در
وقایه و بعضی فنون ادب و غیره از خدمت و الادب رحبت میر سید محمد خلف الصدوق
علامه مرحوم مرقوم تمذ کرد و در ۱۱۳ اشبع و ثلثین و مایه الف شرف بیعت جناب مستطاب
العابدین میر سید لطف الله المعروف بشاه لدلا بگلامی قدس سره اخذ وقت و
در ۱۱۵ شمسن و مایه الف مطابق کلمه سفر از بگلام باراده حرین شیر نشین زادها الله
شرفا و کرانه برآمد و در ۱۱۵ اصدی و خمسن و مایه الف مطابق کلمه عمل اعظم این استاد
عظمی حاصل کرد و مدینه منوره علی منوره اصلوه و التخت صحبت شیخا مولانا الشیخ
محمد حیات اسندی المدنی انحضی مدلسدایم حیاة و انفاض علینا من برکاته صحیح نجاس
قرأت نمود و اجازت صحاح سنه و دیگر کتب حدیث فرا گرفت در یک مفعلمه صحبت
شیخ عبد الوهاب القطاوی المصر الکی المتوفی فی ۱۱۵۴ سنه سبع و خمسن و مایه الف نور الهدی
در یافت و برخی از فوائد علمی کسب نمود و در ۱۱۵۲ سنه ثلثین و خمسن و مایه الف مطابق کلمه
سفر سنجیر عنان سجا بن سنج معطوف دشت و از راه بندر سورت سرس دیار کن
کشید و از آن سال تا حین تحریر این کلمات که ۱۱۶۱ اصدی و ستین و مایه الف
سب در بن دیار بطور وارستگی بسر میرد امید و ارست که فزاد قیامت
در زمره خلف دام این عسرفای کرام محشور شود و رب اعفونی و لکوالدی انت

وَلِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَقْوِيَةٌ مُسْلِمًا وَحَقِيقَةً بِالصَّالِحِينَ

وَاجْتِبِرْ وَعَوِّدْ أَوْلَادَكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

رَبِّ الْعَالَمِينَ

٨

ع-۱

۲۹۷۵۷۷

آخری درج شدادہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آبدیروہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کونچن
جاموٹہ کا کوٹہ

۱۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۲۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۳۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۴۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۵۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۶۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۷۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۸۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۹۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۱۰۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ

۱۱۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۱۲۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۱۳۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۱۴۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۱۵۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۱۶۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۱۷۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۱۸۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۱۹۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۲۰۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ

۲۱۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۲۲۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۲۳۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۲۴۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۲۵۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۲۶۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۲۷۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۲۸۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۲۹۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ
۳۰۔ دارا کوٹہ کا کوٹہ

